

## فصل سوم

جلایریان - مظفریان - سربداران

### آل کورت - اتابکان لرستان

چون دولت مغول رو بضعف گذاشت ، در اطراف ایران سلسله‌های مستقلی تشکیل یافت و رشته وحدت گسیخته شد . مهمترین این سلسله‌ها آل مظفر است و چنانکه خواهیم دید قسمت اعظم ایران را در دست داشتند . سایر سلسله‌ها یعنی جلایریان ، سربداران ، آل کورت و اتابکان لرستانند که هنگام حمله تیمور در قطعات مختلف حکمرانی داشتند بنابراین قبل از اینکه بشرح حمله تیمور پردازیم لازم است مختصر اشاره‌ای باین سلسله‌های مختلف بشود .

#### ۱ - جلایریان یا ایلکانیان

زهاتی که امیر علی زمام امور کشور را در دست گرفته موسی خان بن علی بیدو را پادشاه ساخت شیخ حسن ایلکانی که معروف به شیخ حسن بزرگ یا شیخ حسن جلایری است بمخالفت برخاست و امیر علی را کشته موسی خانرا منہزم ساخت و محمد خانرا که از اخیلاف هلاکو بود در آذربایجان به پادشاهی برداشت و بمکافات اینکه سلطان ابوسعید زوجة او بغداد خاتونرا گرفته بود دلشاد خاتون زوجة ابوسعید را بازواج خویش در آورد ولی طولی نکشید که امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن امیر چوپان خروج نمود و محمد خان هنگام جنگ دستگیر

گردیده کشته شد و شیخ حسن بزرگ بجانب آذربایجان گریخت . پس از این قضیه حسن کوچک با یکی از شاهزاده خانمها موسوم به ساتی بیگ همدمت شده حسن بزرگ را از تبریز برآورد و سانی را بر تخت نشانده او را در عقد سلیمان خان از اخلاف هلاکو در آورد . اما حسن بزرگ ، جهان تیمور نام را به سلطنت نشانده بغداد ، دیار بکر و توابع آنرا بتصرف در آورد . سپس چون از او بی کمایتی مشاهده نمود وی را معزول ساخت . بین حسن بزرگ و کوچک دائماً جنگ برپا بود تا اینکه در سنه ۷۴۴ حسن کوچک بطرز فجیعی بدست زن خود کشته شد و برادر او ملک اشرف بن تیمور تاش هم که دست ظلم و بیاداد بجان و مال مردم دراز کرده بود بدست پادشاه از بنکان افتاد و کشته شد .

شیخ حسن بزرگ پس از اینکه مدتی در بغداد حکمرانی نمود در سنه ۷۵۴ بدرود حیات گشت و پسرش **سلطان اویس** که از دلشاد خاتون داشت جای وی بگرفت و به عدل گستری و هنرپروری حکمرانی کرد . در سال ۷۵۹ عزم آذربایجان نمود و آنحدود را از دخی جوق ، بگرفت و در آخر او را بکشت . سلطان اویس در سال ۷۷۶ وفات کرد و پسرش **سلطان حسین** پادشاه گشت و در تبریز بر مسند سلطنت نشست . در ایام او شاه شجاع بن امیر محمد مظفر قصد آذربایجان کرد و آنحدود را گرفت ولی پس از چهار ماه توقف بواسطه مخالفت شاه یحیی مجدداً بشیراز برگشت و سلطان حسین دیگر بار به تبریز آمد . همچنین شیخ علی بن سلطان اویس با سلطان حسین بنای مخالفت گذاشت گرچه این پادشاه بیازی عادل آقا که در سلطانیه نمود و افتداری داشت و از امرای لایق و کافی بود شیخ علی را مجبور ساخت که به شوش قناعت کند ولی در آخر برادش احمد بن اویس که یکی از بی باکان عهد خود بوده سلطان حسین را در تبریز دستگیر کرد و بکشت و بنام **سلطان احمد** پادشاه گشت . بین این سلطان و شاهزاده شیخ علی و پیر علی و امیر عادل آقا و شاه شجاع و دیگران کشمکشهایی رخ داد که از شرح آن برای اختصار در میگذریم . در زمان او تیمور ، بجانب عراق و آذربایجان متوجه گشت .

سلطان احمد مدتی با تیمور در مقام نزاع و خلاف بر آمد در آخر نزد بایزید سلطان ترکیه گریخت و چون تیمور عزم آسیای صغیر کرد سلطان احمد جلایری و قرا یوسف قراقویونلو به مصر گریختند ، پادشاه آن حدود از بیم تیمور هر دو را زندانی کرد و قصد آن داشت که آنها را نزد تیمور فرستد که خبر فوت آن جهانگیر خونریز بر سپید آنا را آزاد ساخت .

سلطان احمد با قرا یوسف پیمان نموده بود که قصد آذربایجان نکند و عراق عرب (در صورت استیلا بر آن حدود) اکتفا نماید ولی بر خلاف پیمان رفتار کرد و بطرف آذربایجان شتافت . قرا یوسف احمد را در سنه ۸۲۳ نزدیک تبریز شکست داد و در آخر او را دستگیر کرده بکشت .

## ۲ - مظفریان

سر سلسله این دودمان امیر مبارزالدین محمد است و جد اعلا ی او غیاث الدین حاجی خراسانی است که از اهل خواف بوده پدر مبارزالدین موسوم بامیر مظفر نزد ارغون و گیمخان و غازانخان و الجایتو بمراتب عالی رسید تا اینکه در سنه ۷۱۳ رحلت کرد . امیر محمد مبارزالدین طرف توجه سلطان ابوسعید واقع گشت و منصب پدر یافت و حکومت یزد بر آن افزوده شد . پس از ابوسعید که آفتاب دولت چنگیزیان رو با فول گذاشت مبارزالدین به اندیشه جهانگیری و استقلال افتاد . بنا بر این در سنه ۷۴۱ ایالت کرمان را در قبضه تصرف خود در آورد و در ۷۵۴ شیراز را ضمیمه متصرفات خویش نمود و شیخ ابواسحق را که سرداری لایق و حکمرانی دانشمند بوده پس از مدتی کشمکش و صلح و جنگ دستگیر کرده به قتل رسانید . راجع باین حاکم کریم و دانشمند حافظ شیراز چنین فرموده :

راستی خاتم فیروزه ابواسحق

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

پس از اینکه مبارزالدین مخالفین خود را از میان برداشت قندش از کرمان یزد، اصفهان، شیراز تا حدود لرستان مسلم گردید. مبارزالدین در اجرای اوامر احکام اسلام بقدری جدیت مینمود که ظرفای شیراز نام او را محسوب میبردند غرضش همین مبارزالدین بوده که حتی باولاد خود سوء ظن داشته و بد رفتاری میکرد. است تا اینکه اولادش شاه شجاع و شاه محمود از او بشنگ آمده روزی دستگیرش کردند و بر چشمش میل کشیدند. مبارزالدین در سنه ۷۶۰ وفات کرد.

پس از مبارزالدین شاه شجاع پادشاه گشت. شاه شجاع مردی بود متواضع، کریم، خوش خلق و دانشمند، بین او و برادرش شاه محمود مخالفت حاصل گشت و کار بچنگ کشید و در سنه ۷۷۵ شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد ولی سال بعد شاه محمود پندود حیات گشت و شیراز و اصفهان بدست شاه شجاع افتاد و قصد آذربایجان کرد و آن حدود را در حیطة تصرف خویش در آورد و بشیراز برگشت. برادر زاده او یحیی که خیال خود سری داشت چاره ای جز تسلیم شدن ندید. شاه شجاع از تقصیر او در گذشت. همچنین حاکم شوشتر شاه منصور برادر زاده شاه شجاع سر تسلیم فرود آورد و مورد لطف عم خویش گردید. در سال ۷۸۶ شاه شجاع مریض گشته و بدیار عمی ستافت و گویند مرض او در اثر افراط در باده خواری بوده است.

شاه شجاع در موقع فوت، سلطان زین العابدین را جانشین خود کرد و اصفهان را به سلطان ابو یزید برادر کوچکتر خود و کرمان را باحمد برادر دیگر داد. در همان اوقات آواره فتوحات امیر تیمور باطراف پیچیده و قدرت او در بلاد ایران مسلم گردیده بود. تیمور به سلطان زین العابدین پیغام داد تا در ظل اطاعت در آید و چون سلطان در قبول این امر مسامحه نمود آن جهانگیر بدانطرف عزیمت کرد و زین العابدین فراد اختیار کرده بشوشتر نزد پسر عم خود منصور بن مظفر رفت ولی منصور او را در زندان افکند. چون تیمور وارد شیراز شد سایر آل مظفر در خدمت او شتافتند بنابراین حکمرانی شیراز، کرمان و اطراف آنرا در همان خانواده باقی گذاشت و بجانب سمرقند رفت.

همینکه این اخبار بسمع منصور در شوستر رسید و از عزیمت تیمور مطلع گردید بطرف شیراز آمد و آن دارالملک را از برادر خود «یحیی» بگرفت - حافظ شیرازی در این خصوص فرموده :

بیا که رأیت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و یشارت بمهر و ماه رسید

منصوریکی از جوانان رشید و دلاور آل مظفر است که خیال استخلاص ایران را ازید تیموریان داشته و از رفتار و کردارش معلوم است که هر گاه روزگار با او موافقت مینمود و اقلاً بنی اعمامش با او مخالفت نمیکردند دست بیکدیگر میدادند این منظور را عملی میکرد . باری تیمور با سی هزار مرد کاری قصد او نمود و منصور با سه یا چهار هزار نفر در چند فرسنگی شیراز بر لشکر تیمور حمله کرد و بقدری شجاعت و مردانگی بخرج داد که روز روشن را بر تیمور شب تار نمود و لشکر را از اطراف او پراکنده کرد و حتی چند ضریب بر شخص او وارد آورد مؤثر نیفتاد در آخر کثرت لشکر تیمور و فداکاری بعضی از خواص او منصور را از پا در آورد و رؤسرا در نهاد و از اسب بیفتاد . یکی از سواران تیمور سر آن جوان دلاور را برید و شاهرخ آنرا نزد تیمور برد . پس از این قضیه تیمور بقدری از آل مظفر اندیشناک گشت که باینکه دیگران در خدمتش شتافتند بیخ و بن آنرا بر کند و فقط يك دوشه را که اندوده نابینا بودند بسمرقند کوچ داد (۷۸۵)

### ۳- سرداران

یکی از اعیان بیق شهاب الدین فضل الله که نسبش را از جانب پدر بحضرت علی علیه السلام و از طرف مادر به یحیی بن خالد برمکی میرسانند پنج پسر داشت یکی از آنها عبده الرزاق پس از فوت سلطان ابوسعید در اندک زمانی جماعتی را فراهم کرده بر علاء الدین محمد که در خراسان نمود و اقتداری داشت فائق آمدودر

سنه ۷۳۸ سبزوار را بگرفت و بر مستند حکومت تکیه زد. گویند عبدالرزاق به اتباع خود چنین گفته بود که ما هر گاه بر سردار درویش بهتر از آن است که ببنگ زنده باشیم و از این جهت آن جماعت معروف به سربداران شدند. امیر عبدالرزاق بواسطه فساد اخلاق بدعت برادر خویش امیر وجیه‌الدین مسعود کشته شد.

امیر مسعود مردی بود مشهور و بی باک. پاشیخ حسن جویری که دعوی ارشاد میکرد و مردمان زیادی، داشت همدست گشته نیشابود را گرفت و عزم هرات کرد ولی کاری از پیش نبرد و یکی از سربداران در آن واقعه شیخ حسن را بکشت (۷۴۳) سپس بن شیخعلی کاوون برادر طغا تیمود امیر گرگان با سربداران کار بمحاربه کشید. شیخعلی مقتول گردید و امیر مسعود به استرآباد آمد و بطرف مازندران رفت ولی در آنحدود دستگیر گردیده کشته شد.

«محمد تیمور» یکی از غلامان پدر مسعود که در غیاب او در سبزوار سمت نمایندگی داشت چون خبر قتل مسعود بشنید بر جای او نشست و خاطرها را از خود راضی ساخت ولی خواجه شمس‌الدین علی که ادعای درویشی و از دنیا گذشتگی میکرد با مریدان شیخ حسن جویری همدست گشته محمد تیمور را خلع کرده او را بکشند و گهوا سفندیار نام را که دارای اصل و نسبی نبود جای او نشانند کلو. اسفندیاری بنای ظلم و تعدی گذاشت و بالنتیجه کشته شد و امیر شمس‌الدین فضل‌الله برادر مسعود رئیس سربداران شد ولی چون لیاقتی نداشت از امارت کناره کرده خواجه شمس‌الدین علی که خود را درویش و از دنیا گذشته معرفی کرده بود امیر آنحدود شد و بدلتخواه خود امر و نهی میکرد و بر تحصیلدار خود حیدر قصاب چندان سخت گرفت که در آخر حیدر ناچار شد آن درویش را بکشت و بعضی کراولی زمام امور بردست گرفت و بحسب ظاهر برای اظهار اطاعت فرد طغای تیمور بگرگان رفت و جلالت بخرج داده او را بکشت و غنائم زیادی بدست آورد (۷۵۳ هـ) با همه این احوال تخت سبزوار چند مدتی در دست امیر جدیدی افتاد از قبیل ظهیرالدین کراولی، پهلوان حیدر قصاب، امیر لطف‌الله پسر امیر مسعود، پهلوان حسن دامغانی و بعضی اندرویشان هم در این میدان اقداماتی نمودند منجمله درویش عزیز که چند خروار

ابریشم از پهلوان حسن، دامغانی بگرفت و باصفهان رفت. خواجه علی مؤید در دامغان بر پهلوان حسن یانگی گردید و درویش عزیز را از اصفهان بطلبید و با او متفق گشته سبزوآرد را بگرفت و در آخر پس از پیشرفت کار دست آن درویش را کوتاه کرد. درویش رکن الدین که خود را مرید درویش عزیز می دانست بکمال شاه شجاع (آل مظفر) توانست چند روزی در سبزوآرد امانت کند ولی خواجه علی مؤید با مساعدت امیر ولی حکمران مازندران آن درویش را از سبزوآرد براند (۸۷۳).

در همان اوقات بسواسطه پیشرفت تیمور در خراسان خواجه علی مؤید در خدمت او درآمد و سبزوآرد جزء قلمرو تیموریان شد. بعضی از سرداران (منجمله خواجه علی مؤید) در ترویج مذهب شیعه همت گماشته اند.

#### ۴ - امرای کرت

نخستین امیر این سلسله ملک شمس الدین محمد است که جد مادری او ملک رکن الدین بوده و از اینرو نسبش از طرف مادر با امرای غور میرسد. شمس الدین محمد ابی بکر کرت طرف توجه منکوقاآن گشت و شهر هرات را مرکز اقتدار خود ساخت و غرجهستان و سیستان را بگرفت و حکومت خیسات و غور و توابع آن ویرا مسلم گشت. پس از فوت هلاکو و با اینکه شمس الدین خدمت قابل توجهی به آباقاخان نمود طولی نکشید که خاستر آباقاخان را از او مکند ساختند و در آخر امرای ارکان دولت مغول او را نصیحت کردند که بدربار آباقاخان رود و چون به تبریز رفت دیگر رخصت مراجعت نیافت تا اینکه در سنه ۶۷۶ او را مسموم نمودند.

پس از او پسرش رکن الدین که مشهور به شمس الدین کهن است از طرف آباقاخان در سنه ۷۰۷ بهرات آمد و رعایا را بزراعت و عمارت تشویق کرد و قندهار

را بگرفت. چون خبر فوت آباقاخان را شنید بنا بمصلحت روزگار از قلعهٔ خیصار خارج گشت تا اینکه به جهان دیگر شتافت.

ملك فخرالدین بن ملك شمس الدین در زمان غازانخان بمساعدت امیر قوروز حکمرانی هرات و اطراف آنرا یافت ولی چون نوروز از بیم غازانخان بدو پناهنده گشت قند خدمت او را ندانسته ویرا تسلیم نمود. در هر حال فخرالدین در آبادی املاک کوشیده به عدل و داد حکمرانی کرد. چون توبت سلطنت به الجایتو رسید «دانشمند بهادر» را با لشکری کثیر بطرف هرات فرستاد چه فخرالدین یار و نرفته و اظهار اطاعت نکرده بود. در آخر فخرالدین در قلعهٔ خیصار رفت و از کار ظاهراً کناره گرفت و جلال الدین محمد سام که زمام امور هرات را در دست گرفته بود از در صلح با «دانشمند بهادر» درآمده او را بحیله بکشت (۷۰۶) الجایتو فوق العاده متأثر شده لشکری بدفع محمد سام فرستاد و هم دو آن اوان فخرالدین در قلعهٔ خیصار وفات کرد. مغولان هرات را محاصره کرده و پس از آنکه عدهٔ کثیری در شهر از قحطی شربت هلاکت نوشیدند محمد سام خود را تسلیم کرد و در آخر بقتل رسید.

پس از این واقعه الجایتو حکمرانی آنحدود را به غیاث الدین بن ملك شمس الدین کرین مفوض داشت و این امیر در آنحدود فتوحاتی کرد و در سنهٔ ۷۲۹ وفات نمود و شمس الدین بن ملك غیاث الدین برجای پدر ده ماه سلطنت نمود. پس از او برادرش ملك حافظ بن غیاث الدین جای وی نشست و غوریان نفوذ پیدا کرده امور را اداره میکردند تا آنکه در ۷۳۲ به قتلش رساندند و معز الدین حسین بن غیاث الدین امیر آن اطراف گشت و چون سلطان ابوسعید رحلت کرد و آفتاب اقبال مغول رو بزوال گذاشت اکابر و اعیان سایر بلاد که صیت عدل و احسان ملك حسین را شنیده بودند بدربار او آمدند و قدرتش بیش از پیش گردید و باینکه با طغاتی مورخان از در مودت درآمد معذک خطبه‌ای بنام خویش خواند. در زمان او امیر و جیه الدین مسعود سرمدازی قصد هرات کرد و کادی از پیش نبرد و وقایع دیگری هم در دهان او رخ داد که جای شرحش در این مختصر رساله نیست و



بالآخره موجب قدرت و قوت ملك حسين گرديد تا اينكه در سنه ۷۷۲ وفات كرد .  
 پير علي بن حسين كرت يا خواجه علي مؤيد سرداري بچنگيد و از روي تعصب  
 مذهبي كاريزهاي اطراف نيشابور را پر كرد و درختان را بينداخت و غلات را  
 بچرانيد زيرا خواجه علي مؤيد مذهب اماميه داشته و علمای حنفي پير علي را بر-  
 عليه او بمحاربه واداشتند . در آخر نيشابور در دست پير علي افتاد ولي پيشرفت  
 تيمور روز بروز بيشتري مي گرديد . گزچه در ابتدا پير علي از در اطاعت در آمد ولي  
 حركتاني از او سر زد كه تيمور را پسند نيقتاد و در آخر پير علي و اتباع و اقوامش را  
 گرفته همراه خود بهماوراءالنهر برد (۷۸۵) و در سمرقند در بند نمود و پس از اندك  
 مدتي بجهاتي رشته حيات آنها را منقطع ساخت .

## ه - اتابكان لرستان

اين طايفه را بايد امرای لرستان ناميد و عنوان اتابك را بدون جهت بر خود  
 گذاشته اند زيرا لقب اتابكي از طرف سلجوقيان بكساني داده ميشد كه در تربيت  
 اولاد آنها ميكوشيدند و سلسله اين خانواده بدان مقام نرسيده است . علي اي-  
 حائل ابوطاهر نام در خدمت اتابك مستقر خدمات شايسته نمود و از او اجازت خواست  
 تا حدود لرستان را مستخلص سازد . مستقر باو اجازه داد و بالشكري ويرا بدان  
 طرف فرستاد . در اندك مدتي ابي طاهر محمد بن علي بن الحسن فضولي در لرستان  
 مستقر گشت ولي دم از استقلال زد و خود را اتابك ناميد . پس از او پسرش نصره-  
 الدين هزار اسب امير لرستان شد و از روي عدل و داد رفتار كرد و پسرش تكله بن  
 هزار اسب چندين دفعه با اتابك سعد بن زنگي بچنگيد و فاتح شد و خدمات هلاكو  
 خان را قبول كرد ولي از افتادن بغداد بدست مغول متأثر گشت . هلاكو چون از  
 اين واقعه مستحضر گشت او را بغداد دستگير کرده بگشت و برادرش آلب ارغون  
 بن هزار اسب را حكامرآن لرستان كرد و اين امير در آبادي لرستان بكوشيد . پس از

او یوسف شاه بن آلب ارغون بحکم آباقاخان بر جای پدرت شست و ایالت خوزستان و نقاط دیگر ضمیمه متصرفات او گشت و همین مقام را در زمان احمد خان و ارغون داشت . بعد از او پسرش افراسیاب بن یوسف شاه از طرف ارغون خان قائم مقام پدر گشت و ظلم و جور پیشه نمود و پس از فوت ارغون دعوی سلطنت نمود و هماغولان بچنگید. در آخر در زمان غازاتخان کشته شد (۶۹۵) و احمد بن آلب ارغون حکمران لرستان گردید. پس از او پسرش یوسف شاه و بعد از او افراسیاب بن یوسف شاه امیر آنچود گشته تا اینکه تیمور آن اطراف را فتح کرده ضمیمه متصرفات خویش ساخت .

# فصل چهارم

## علوم و ادبیات

### در دوره مغول

قبلاً بدین نکته اشاره میشود که بعضی از دانشمندان بزرگی که نام آنها در این فصل برده میشود گرچه زبان مغول را درک کرده‌اند ولی تربیت شدگان قبل از ایام مغولند و فقط از این نقطه نظر در این فصل ذکر میشود که پس از استیلاء مغول رحلت کرده‌اند یا اینکه اثری در ایام آنان از خود باقی گذاشتند .

راجع به مورخین ، جغرافی نویسان ، فلاسفه ، عرفا و شعراء ایرانی که در زبان تازی اثری از خود باقی گذاشته و تا حدود سنه ۶۶۰ هجری میزیستند در باب اول اشاره بتاریخ حیات و آثار آنها گردید و همچنین نام بعضی از بزرگان اسلام را گرچه ایرانی نبودند در حاشیه فصل مربوطه تذکر دادیم .

## مورخین و تذکره نویسان

منهاج درخوزخان (نردیک بلخ) در سال ۵۸۹ بدنیاً آمده و

منهاج سراج

عدلی در خدمت غوریان بسر برده و پسند مسافرت نموده و

۱- بمورد است که در اینجا یکی از سیاحان معروف عالم اسلامی یعنی ابن حنیبل اشاره شود . ابن حنیبل اهل بغداد (عربان) است و در علوم متداوله عصر و من شرفا به سوزانی داشته و سه مرتبه به شرق زمین مسافرت کرده و مراسم حج را بجا آورده است . شرح او بر مسافرت خود را که در حدود سنوات ۵۶۹ الی ۶۵۸ واقع شده برشته تحریر و بر آورده است اما فتح بن علی بن محمد بغدادی در قرن هفتم میزیسته و شایسته فردوسی .  
۱- بدین عربی ترجمه کرده است

مؤلف تاریخ «طبقات ناصری» است و آنرا به ناصرالدین محمد و شاه پسر شمس‌الدین ایلتمش حکمران هند تقدیم نموده . این تاریخ دارای ۲۳ جزء یا فصل است و راجع به فتنه مغول که خاتمه کتاب است بعضی اطلاعات سودمندی درج شده که شرح آن در کتاب دیگر نیست .

ابوالشرف  
ناصر

ابوالشرف ناصح از اهالی گنجا یگان است . کتاب تاریخ الیمینی عتبی را که بزبان عربی است در ابتداء قرن هفتم هجری به فارسی ترجمه نموده و در آن تصرفاتی کرده است . راجع باین مورخ دانشمند و پیمش آعدهائی که برای او در زمان مغول رخ داد در ضمن سلطنت هلاکو و آباقاخان شرحی گفته شد بازیم چه شاه عظاملك جوینی از نقطه نظر

عظاملك  
جوینی

اینکه مؤلف دانشمند آن به فقط معاصر یا هلاکو بوده بلکه فرد اومقامی داشته و وقایع را شخصاً مشاهده کرده است غایب اهمیت ترا دارد . این تاریخ دارای چند قسمت راجع بوقایع ایدم حواریه شاعیان ، فتنه جنگگیر و تسخیر بلاد ایران بدست آن خونریز و جانشینان او ، شهامت جلال‌الدین و اعمال و رفتار آن جوان دلیر و عاقبت برادران و اقوام اوست همچنین در آخر کتاب شرح مفیدی راجع بسه اسمعیلیان و افتادین قلاع محکم آنان بدست مغولان برشته تحریر درآمده و در سنه ۶۵۸ خاتمه است .

عظاملك در سنه ۶۸۱ وفات نمود .

محمد  
عوفی

محمد عوفی نسب خود را بد عبدالرحمن بن عوف میرساند و ایدم جوانی را در خراسان گذرانده و به هندوستان مسافرت کرده و خدمت سلطان ناصرالدین در آمد .

از تألیفات او یکی «ثیاب‌الالباب» است که بد کرده تقریباً سیصد شعر شاعر ایرانی است که قبل از سعدی میریسته‌اند . این کتاب زاعوفی به عین‌الصک حسین‌الاشعری وزیر سلطان ناصرالدین سابق‌الذکر تقدیم نموده دیگر کتاب «جوامع‌الحکایات» است که بدردم شمس‌الدین ایلتمش حکمران جدید هند نمود .

### تاریخهای محلی

از جمله تاریخ محلّهای مخصوص یکی تاریخ طبرستان تألیف محمد بن حسن بن اسفندیار است که دارای اطلاعات مفید تاریخی، جغرافیائی و ادبی است. معلوم نیست عاقبت این اسفندیار چه بوده و آیا در فتنه مغول در خوارزم به قتل رسیده است یا اینکه به مازندران مراجعت کرد. علی‌ای حال تألیف نفیس او را دیگری تا حدود سنه ۷۵۰ ادامه داده<sup>۱</sup>.

### رشیدالدین فضل‌الله

این مرد دانشمند که اکثر اصلاحات کشوری دوره غازانخان از توجهات اوست در سنه ۶۴۵ در همدان متولد گردیده و در اکثر علوم متداوله آن عصر تحصیلات عالی نموده حظی واقریافت. رشیدالدین در زمان آباقاخان طیب دربار گردید و نهایت مقرب گشت و چنانکه در ضمن تاریخ غازانخان شرح دادیم آنپادشاه پس از قتل صدرجهان او را وزیر خود ساخت و هنگام لشکر کشی در سوریه رشیدالدین با وی همراه بود. در زمان الجایتو، رشید همان مقام وزارت را داشته و نهایت طرف توجه بوده و آثار خیریه و موقوفات از خود بیادگار گذاشت ولی در زمان سلطان ابوسعید بنحریک علیشاه وزیر دیگر او با اتهام بیجای مسموم کردن سلطان الجایتو آن کاخ فضل را ویران کردند و پسر شانزده ساله او را هم بکشتند و اموالش غارت گردید.

رشیدالدین با کثرت امور مملکت وقت آن نمود که تألیفات نفیسی از خود بیادگار گذارد و از همه مهمتر کتاب تاریخ اوست موسوم به جامع التواریخ که از روی مأخذهای صحیح برشته تحریر در آورده و یکی از آثار نفیس و علمی و سودمند زبان فارسی است. جامع التواریخ در چند جلد است بعضی راجع بتاریخ قبایل و انساب و افسانه‌های ترک و مغول، تاریخ چنگیز و اجداد و اخلاف او تا غازانخان است، دیگر تاریخ انبیاء بنی اسرائیل، سلاطین ایران باستان، تاریخ حضرت رسول و خلفاء و سلسله‌هایی که در ایران حکمرانی نموده‌اند همچنین

۱ - همچنین راجع طبرستان و بعضی از نقاط ایران مانند برد، قم، اصفهان، شیراز، شوش، هراب، سیستان و غیره تألیفات دیگری موجود است که اکثر محلی است و هنوز طبع نشده.

راجع به چینیان ، امپراطوران فرنگ و پاپها و هندیها و مذهب بودا شرح مبسوطی در آن تاریخ است . متأسفانه قسمت جغرافیائی این تألیف تعیس از بین رفته است . تألیفات دیگر این مرد دانشمند از اینقرار است : **کتاب الاحیاء و الآثار** (در علوم مختلفه) که متأسفانه از بین رفته - **توحیدات** (در حکمت الهی) که بدرخواست **الجایتو** برشته تحریر در آمد دیگر **مفتاح التفسیر و الرسالة السلطانیة و لطایف الحقایق** است - ( این چهار تألیف بزبان عربی است ) .

اما مراسلات این مرد سیاسی که اکثر آن در مسائل جهانگردی و مالی است بجای خود دارای نهایت اهمیت است .

عبدالله بن فضل الله تیرازی معروف به **وصاف** حضرت ، صاحب

### وصاف

**تاریخ و صاف** است و نام مخصوص این تألیف **تجزیة الامصار**

و **تجزیة الاعصار** است . **وصاف** یکی از تحصیلداران دولت معول بوده در طرف توجه رشیدالدین فضل الله گشته و او را هنگامی که غاربان لشکر کشی به سوریه نموده بود به آن پادشاه معرفی کرد همچنین وی را با کتابش **بدریة الجایتو** برود مورد توجه گشت . **تاریخ و صاف** از نقطه نظر عصری که در آن مؤلف میریستمه هم است ولی بقدری استعارات و تشبیهات و صنایع بدیع نگار برده که خواندن آن را بسی دشوار نموده است .

صاحب **تاریخ المعجم فی آثار ملوک عجم** است که بنام **بصره**

### فضل الله

#### حسینی

الدین احمد بن یوسف ( اناطه ، لربردگ ) برشته تحریر در

آورده و شرح احوال پادشاهان پارسای ایران ، زمین سنانی

است . این کتاب هم بواسطه استعمال لغات مشکل و عذرا معلق دارای حبیة نادری است و اهمیتش از سایر تاریخچهائی که در آن عصر نوشته شده کمتر است .

بدر جد **حمدالله ابن الدین بصره مستوفی** عراق بوده در

### حمدالله مستوفی

#### قزوینی

آخر عمر گوشه گیری اختیار کرده و بدست معولان گشته

شده است . **حمدالله** در سال ۷۸۶ هجری در قزوین متولد

شده و در موقعی که رشیدالدین فضل الله معام وزارت داشت از طرف او رئیس مائیه

قرزین ، ایپروزنجان گردید و از ایام جوانی در مجامع علم و ادب حاضر گشته از سخن بزرگان استفادہ نموده است تألیفات مشہود او تاریخ گزیده ، ظفر نامہ و نزهة القلوب است .

تاریخ گزیده را در سنہ ۷۳۰ بنام غیاث الدین محمد پسر رشیدالدین تألیف نمود . در این تاریخ اطلاعات مهم و سودمند تاریخی و ادبی یافت میشود و دارای یک فاتحه و یک خاتمه و شش باب است و هر باب به چند فصل تقسیم شده و در آن از خلفت عالم و آدم ، انبیاء ، سلاطین پادشاهان ایران ، دوره اسلام ، سلسله‌هایی کہ در ایران حکمفرمایی نموده‌اند ، اسمعیلیان ایران و مصر ، حالات ائمه ، مجتهدین ، محدثین ، شعراء و غیره بحث میشود و شرحی هم راجع به قزین در آن نگارش یافته . بدیہی است این مباحث بطور اختصار ذکر شده چه مجموع آن کتاب بیش از ۱۷۰ هزار کلمہ نیست .

اما ظفر نامہ تألیفی است منظوم دارای هفتاد و پنج هزار بیت به طرز شاهنامہ ، این تألیف منظوم فی الحقیقہ دنبالہ شاهنامہ فردوسی است و از ابتداء حیات حضرت رسول (ص) تا سنہ ۷۳۲ هجری کہ تازمان سلطنت ابوسعید ایلخانی است و قایع مهم برشته نظم کشیده شده و از اینجہات هم دارای جنبہ تاریخی و ہم ادبی است .

دیگر از تألیفات نفیس این مرد دانشمند نزهة القلوب است در معرفۃ الارض ، ہیئت و جغرافیا . این کتاب دارای یک فاتحه ، ۱۰۰ مقاله و یک خاتمه است . مقاله سوم مهمترین قسمت آنست و در آن پس از بحث از اوضاع جغرافیائی شهرهای مقدس عربستان و بیت المقدس مؤلف بشرح جغرافیای ایران ، بین النہرین و آسیای صغیر و کشورهای مجاور می‌پردازد . تألیف آن پس از فوت ابوسعید ایلخانی است .

عبدالله بن عمر راجع باین دانشمند کہ دارای تفسیر معروفی

نصیر الدین  
بیضاوی

بزبان عربی است در باب اول اشاره گردیده و در اینجا فقط

باین اکتفا میشود کہ بیضاوی دارای تألیفی است در تاریخ

موسوم به نظام التواریخ کہ در سنہ ۶۷۴ برشته تحریر آورده سپس بآن الحاقی نموده و وقایع را تا سنہ ۶۸۳ شرح داده و بیکتفرد دیگر هم بقیة وقایع را تا ۶۹۴ بر

آن افزوده است. این کتاب یک گونه تاریخ عمومی اسلام است و نسبت بسایر تواریخ آندوره دارای اهمیتی نیست.

این دانشمند در قنات یا بناکت در ماوراءالنهر بدنیآ آمده  
و مؤلف تاریخ بناکتی است که اسم حقیقی آن «روضه الالباب  
فی تواریخ الاکابر و الانساب» است و در سنه ۷۱۷ تألیف یافته.

ابوسلیمان  
داود فناکتی

این کتاب نفیس دارای چند فصل است از این قرار: انبیاء، سلاطین قدیم ایران، حضرت رسول و خلفاء سلسله‌های ایرانی معاصر با خلفاء عباسی، یهودیان، عیسویان و فرنگیان، هندیها، چینیا، مغولها - مؤلف دانشمند در طرز جمع آوری اطلاعات و تحریر آن کتاب تقلید رشیدالدین فضل‌الله را نموده است.

محمد بن علی مؤلف تاریخ «مجمع الانساب» است که نسخه  
اول آن در سنه ۷۲۳ و ثانی در ۷۴۳ منتشر شده و در آن بحث  
از زمان خلقت تا عهد تألیف آن کتاب می‌شود.

محمد بن  
علی شبانکاره

غیر از کتاب ظفرنامه حمدالله مستوفی که شرحش گذشت  
منظومه‌های تاریخی دیگری در زمان مغول برشته تحریر  
در آمده که یکی شاهنشاهنامه یا چنگیزنامه احمد تبریزی

منظومه‌های  
تاریخ

است که در ۱۸ هزار بیت راجع بتاریخ مغول تا زمان ابوسعید - دیگر غازان نامه  
نورالدین بن شمس‌الدین محمد است که در سنه ۷۶۳ برشته نظم در آمده است.

در باب اول اشاره شد که کتاب اختیارات العلائیه فخر -  
الدین رازی به فارسی بوده و اصل آن ازین رفته ولی یکنفر  
فاشناس آنرا به عربی در آورده است. همچنین راجع به خواجه

نثر فارسی عبر  
از تاریخ

نصیرالدین طوسی چند سطر در همان فصل تذکر داده شده و بعضی از آثار او را که  
به زبان عربی است بیان نمودیم. اسامی بعضی از تألیفات آن خواجه علم و دانش  
در فارسی از این قرار است: اخلاق ناصری، رساله سی فصل (در نجوم و تقویم) زیج  
ایلیخانی، تنسوخ نامه ایلیخانی (در معادن و احجار کریمه) و رسالات دیگر در  
فلسفه و ریاضیات - رساله صفة الآداب تألیف نجم‌الدین کبری و مرصاد العباد



تألیف نجم‌الدین دایم‌مرید نجم‌الدین کیری در تصوف عرفان است. تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار در شرح حال و گفتار اولیاء و بزرگان صوفیه مستغنی از تعریف است. در قرن هفتم هجری جمال‌القرشی صحاح جوهری را به فارسی ترجمه کرد. و شمس قیس شیرازی تألیف نفیس خود «معجم فی معایر عجم» را که در علم عروض است و اشعار بسیاری در آن نقل شده تقدیم اتابک ابوبکر بن سعد زنگی نموده است.

ولی شاهکار نثر فارسی گلستان مشرف‌الدین شیخ سعدی است که بنام اتابک ابوبکر بن سعد زنگی است و در سنه ۶۵۶ تألیف شده در اجماع بمؤلف بی نظیر آن عنقریب چند سطر ی گفته خواهد شد.

## نظم فارسی

چنانکه از تاریخ حیات شعرائیکه نام آنان مذکور افتاد معلوم می‌شود اکثر آنها و بزرگترین این سخنوران تربیت شده زمان قبل از مغولند و فی الحقیقه در زمان ایلخانیان کمتر شاعر بزرگی در ایران تربیت یافته و عده کسانی که در سخنوری قدرتی داشتند معدود بوده و از این حیث لطمه‌ایکه بادییات فارسی بواسطه استیلای مغول وارد آمده بخوبی معلوم می‌شود. حق آن بود سخنورانی که تربیت شده قبل از مغولند در فصل جداگانه شرح میدادیم ولی چون مقصود ما تاریخ ادبی ایران نیست کلیه شعرائی که در زمان مغول رحلت کرده‌اند در همین فصل نام می‌بریم. اینهم ناگفته نماند که غیر از شعرائی که در این آب و خاک بدنیا آمده‌اند و ایرانی هستند در هندوستان و بعضی نقاط دیگر جمعی از دانشمندان بساختن اشعار فارسی پرداخته، آنساز گرانبھائی از خود بیادگار گذاشته‌اند که موضوع بحث جداگانه و از حدود این تألیف مختصر خارج است.

۱- یکی از شعراء معروف هند که به فارسی اشعار زیبایی دارد امیر خسرو دهلوی است که اصلاً ترک است و در سنه ۶۵۱ در پانپالی بدیا آمده و دولت‌شاه گوید قریب بیک کرور بیت گفته است.

شیخ فریدالدین  
عطار

یکی از بزرگترین شعراء صوفی مشرب ایسران ابوطالب  
(یا ابوحمید) محمد بن ابوبکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان  
معروف به شیخ فریدالدین عطار است. این شاعر جلیل-

القدر در نیشابور متولد شده و در بدو امر داروخانه داشته و مریضات را معالجه میکرده  
است و تخلص عطار شاید از همین نقطه نظر باشد عطار معاصر با نجم الدین کبری و نجم الدین  
راپه و مجدالدین بغدادی (یا خواذرمی) بوده و حتی در تفحات جامی او را مرید مجدالدین  
می داند ولی فریدالدین در بحث مطالب عرفانی گوی سخن منظوم فارسی از عرفا  
متقدم تر بود و احدی را از عرفا قبل از او جز سنائی با او برابر نتوان کرد و حتی میتوان  
گفت هر گاه سنائی در سرودن قصاید عرفانی استاد این فن است عطار در مشنویات  
داد سخنوری داده و پایه کلام منظوم عرفانی را بر تراز گفتار سنائی نهاده و شیوه سخن  
گفتنش جلال الدین رومی را تشویق به نظم شاهکار بزرگ خود نمود. گویند پس  
از انتشار «مظهر العجایب» که در آن اشاره به مقام بلند سرور اولیاء علی بن ابیطالب  
شده و تمایل عطار ب مذهب تشیع از آن هویدا است علماء قشری سمرقند با آزار او  
برجسته کتابش بسوزانند و عطار مجبور گردید بمکه معظمه رود و در آنجا آخرین  
منظومه خود «لسان الغیب» را بسرود و اشاره بسوزاندن کتاب خود نموده از روی  
ناثر میفرماید :

گفته عطار را سوزد لعین      جای او باشد در اسفل ساغلبین

در تاریخ فوت این عارف نامی اختلاف است و از سنه ۵۸۹ تا ۶۳۲ گفته اند .  
آنچه از روی گفتار او میشوان حدس زد عطار پس از شیخ نجم الدین کبری که در سنه  
۶۳۸ بدست مغولان در خوارزم کشته شد حیات داشته ولی آیا چند سال پس از آن  
واقعه رحلت کرده است مسئله ایست که هنوز به تحقیق معلوم نگشته و داستان اینکه  
او را مغولان در قتل نیشابور (۶۲۸) کشتند و یا اینکه جلال الدین رومی هنگام  
طفولیت با پدر خدمت او رسیده بنظر افسانه می آید . قطع است که عطار بیش از  
هفتاد سال عمر کرده ولی سن حقیقی او معلوم نیست و شاید قبل از سنه ۵۴۵ تا ۵۵  
متولد شده باشد .

تألیفات عطار بسیار است و قریب سی تألیف از او باقی مانده است که مهمترین آنها از این قرار است منطق الطیر، الهی نامه، اسرار نامه، مصیبت نامه، خسرو نامه، پند نامه، مظهر العجایب و قد ذکره الاوثیاء (این کتاب به ضراست).

جلال الدین محمد معروف به جلال الدین رومی سراینده

جلال الدین معروف  
به رومی

شاعرکار و ناپدید مشنوی مستغنی از تعریف و توصیف است

مولانا در سنه ۶۰۴ در بلخ متولد گردیده و هنوز طفل بود که

بن پدرش بهاء الدین ولد (محمد بن حسین خطیب البکری) با علاء الدین محمد



خوارزمشاه کدورتی حاصل گشت و بهاءالدین با خانواده خود از طریق نیشابور به بغداد، مکه و ملاطیه رفت و پس از اینکه چهار سال در این شهر اخیر اقامت نمود به لارنده (قرمان) رفته هفت سال هم در آنجا رخت اقامت گشود سپس به قونیه در الملک علاءالدین کیقباد سلجوقی رهسپار گشت و هم در آنجا بهاءالدین بدرود حیات گفت.

اما جلالالدین در لارنده دختر شرفالدین سمرقندی گوهر نام را بگریخت و از او دوسر آورد یکی علاءالدین که گویند هنگام شورش در قونیه کشته شد و دیگر بهاءالدین سلطان ولد است که مرد فاضل و دانشمندی گردیده در ادبیات ترکی هم مقام ارجمندی حاصل نمود. جلالالدین پس از رحلت زوجه خود زن دیگری گرفت که از آن يك پسر و يك دختر آورده و بالاخره در سنه ۶۷۲ بجهان باقی خرامید و در جنب پدر خویش در قونیه مدفون گردید.

جلالالدین علوم ظاهری را ابتداء از پدر خود فرا گرفت و پس از فوت پدر تحصیلات خویش را در حلب و دمشق تکمیل کرده یکی از دانشمندان عصر خود گشت. در همان احوال شیخ برهانالدین ترمذی که شاگرد پدر جلالالدین بود او را با سر اعرافان آشنا ساخت ولی آنکه توانست حال مولوی را متقلب کند و نظرش را از عالم فاسوت بملکوت بطور کلی متوجه سازد شخصی است که تاریخ حیا نش مجهول است و در حق او جلالالدین فرماید:

شمس تریزی که نور مطلق است      آفتاب است و رانوار حق است  
مولوی در آثار بررگه خود اشاره بتاریخ حیات آن اعجوبه زمان کرده و  
گویی هر وقت که صحبت او در میان میآید تغییر حال پیدا مینمود و از آن عجب  
در میگذشت.

بعضی تصور کرده اند شمس بسر جلالالدین بنو مسلمان رئیس اسمعیلیان ایرانی بوده که از عقیده آن طایفه بر گشت و از این جهت معروف بنو مسلمان گردید  
علی ای حال شمس بجهاتی معروف به «برنده» گردید و یکتا از دانشمندان  
مستشرقین او را به سقراط فیلسوف یونانی تشبیه کرده است

مثنوی که یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی است و در حق آن گفته‌اند: دست  
قرآن در زبان پهلوی، بخواش حس حسام‌الدین مرید و منسوب قابل و لایق  
مولوی سروده شده است و درشش جلد در ۲۶۶۶ بیت است و آخرین حکایت آن  
پایان نرسیده بود که مولانا بدرود حیات گفت .  
اما قصاید و غزلیات مولوی که بنام شمس است عالمان از مطالب بلند و حقایق  
ارجمند عرفانی است .

افصح المتکلمین مشرف‌الدین بن مصلح‌الدین عبدالله سعدی  
شیرازی در لطف کلام و شیرینی بیان چه نثر و چه نظم استاد سخن  
است و در سال ۵۹۱ هـ متولد گردید و در سن طفولیت یتیم شد . انا بک فارس سعد بن  
زنگی که بنام او شاعر شیراز متخلص به سعدی گردید او را تحت توجه قرار داد و  
پدانشگاه بزرگی نظامیه در بغداد فرستاد و تحصیلات خود را در آنجا پایان رسانیده  
طولی نکشید که صیت سخنش در اقواء خاص و عام افتاد و تا کاشغر رسید، در بغداد  
دست ارادت به شیخ شهاب‌الدین سهروردی ( اشتباه با شهاب‌الدین مقتول نشود )  
داد و با بعضی از دانشمندان عصر خود مانند ابوالفرج ابن الجوزی معاشرت کرده  
از صحبت آنان استفاده نمود .

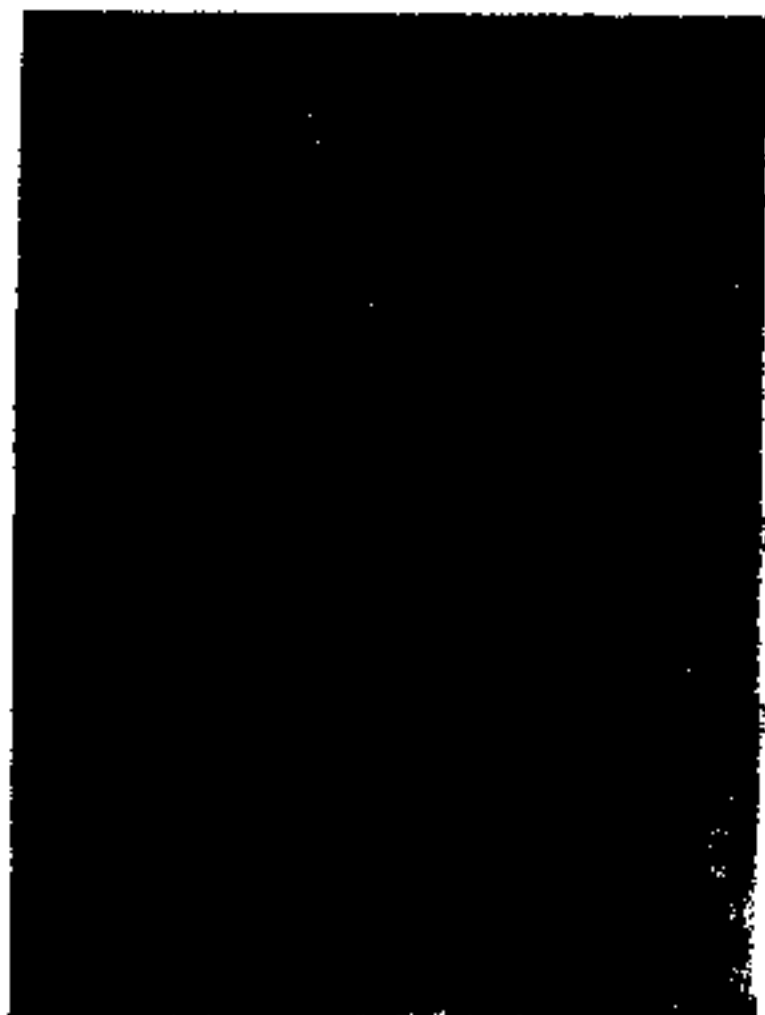
سعدی مسافرت بسیار کرده و چند مرتبه بزیارت بیت‌الله رفته اکثر شهرهای  
ایران ، عربستان ، هندوستان ، سوریه ، آسیای صغیر و افریقای شمالی را سیاحت  
کرده و از هر جا و از هر طبعه استفاده معنوی برده است چنانکه خود فرماید:

تمتع ز هر گوشه‌ای یافتم      زهر خرمی خوشه‌ای یافتم

این شاعر بزرگی که اکثر امراء و دانشمندان احترامش را واجب می‌شمردند  
در آخر سنه ۶۹۱ در مسقط‌الراس خود پس از صد سال تجربه وفات کرد .

از آثار سعدی یکی بوستان است بنظم و دیگر گلستان است که در ۶۵۶ یعنی  
یکسال پس از تألیف بوستان نگاشته شده . راجع بغزلیات سعدی همان بس که  
حافظ شیرازی او را استاد سخن میدانند و بعضی از ابیاتی را تضمین کرده ، اما

قصاید فارسی سعدی دارای لطف مخصوصی است و قصاید عربی ش مهارت او را در آن زبان میرساند.



### سعدی شیرازی

بسیاری از اشعار و گفتار سعدی نصب العین جامعهٔ بشری است. این اشعار هیچگاه کهنه نخواهد شد و هر زمان و هر مکان سرمشق رفتار بشر در مسائل اخلاقی و اجتماعی است و از این حیث میتوان گفت سعدی بر بسیاری از شعراء بزرگ که اشعارشان محدود و بزمان و مکان است رحمان دارد و از آن جمله این اشعار در گلستان است:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بزند آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

سعدی در این اشعار بوج انسان را اعم از غربی یا شرقی ، سیاه یا سفید ، مسلمان یا غیر مسلم ، بیگ جسم ، بگریسته و همه را اخصاء یکدیگر دانسته است . همچنین در بوستان فرماید

مردی ، که ملک سراسر زمین      نبرد که خوبی چکد بر زمین  
و در یکی از غزلیات گوید :

جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشم بر همه عالم که همه عالم ازوست  
و در مراتب اخلاق در بوستان فرماید .

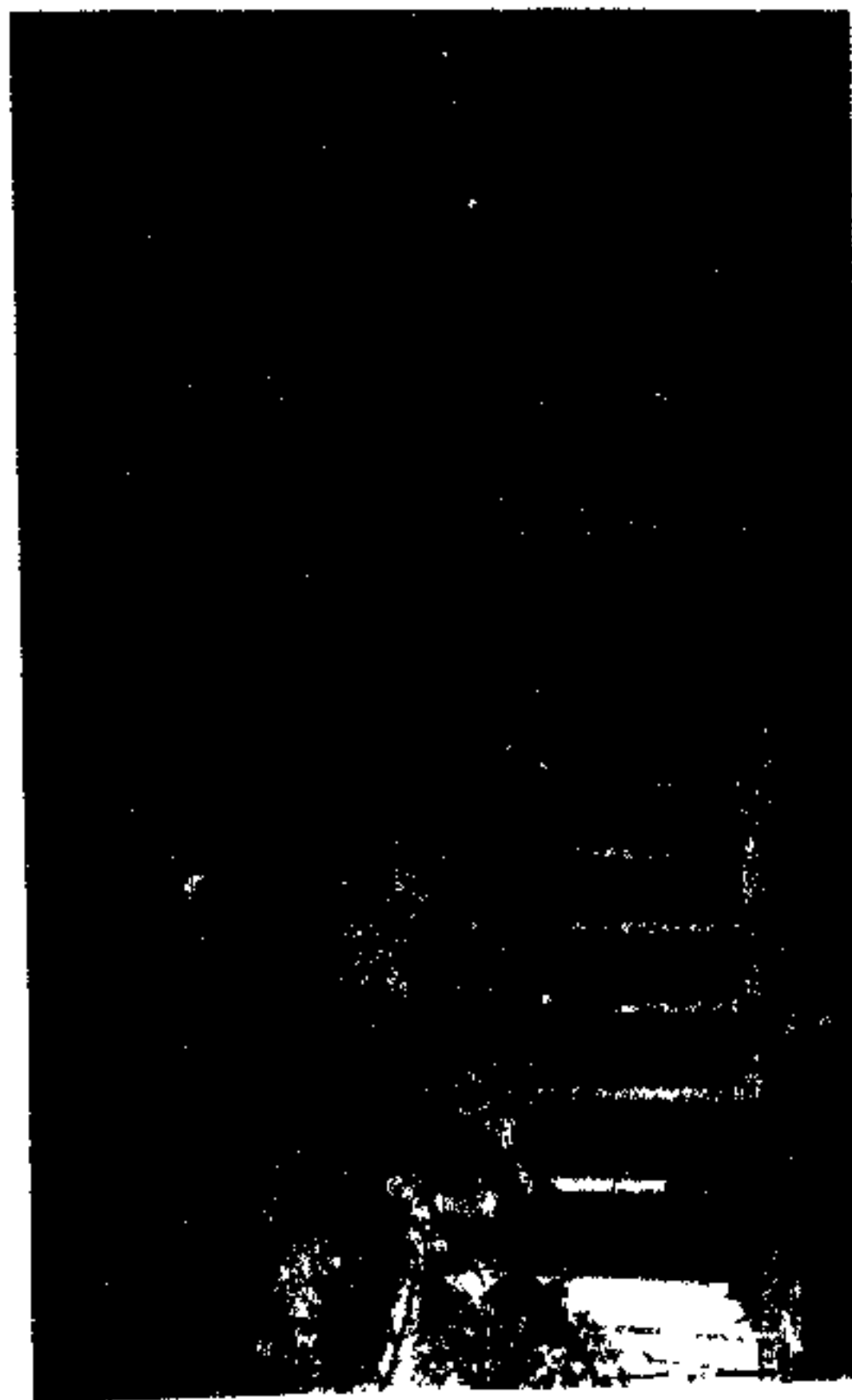
بندی را بدی سهل باشد چرا      اگر مردی احسن الی من آسا

صدها اشعار سعدی راجع است به دستگیری از قهرا ، بقصد به یتیمان و یتیمانان ، احلام در عمل ، مرصع عنو بر انتقام و هزاران مسائل اخلاقی دیگر که کبیه شدنی است . چقدر زیبا است حکایت شخصی که کلاه خود را دلو کرده سنگی را آب داد ! و یا حکایت سبلی که گندم خرید و مودچه در آن یاب و طی مسافت کرده آن حیوان را بمحل خود پار کرد آید . این لطائف که سعدی با بهترین طرزی مرسته نظم در آورده ، نام میکند که در نظر ساعر بزرگ ما بوجه انسان باید شامل حائل کلیه موجودات باشد که متناسفانه جای نصیب این نوع فکر سعدی در این رساله مختصر نیست .

از طرف دیگر سعدی آئینه صد ساله عصر خود است و در بیت سده دوره مخصوصی است ، ما گرد مدرسه نظامیه بود ، که در آن زمان ادیبان مختلفه را دیده : اسلام را از روی عقیده ملی ده سب ، نامه ایران ، اندک است معصیان آن عصر بحکام و علماء کلیه طبقات دستری اخلاقی و اجتماعی رسائی داده که جنبه دیگر اشعار سعدی است و بجهت حدیث گانه دارد در هر حال سعدی با تمام حدت صریح محبت کرده : بهای و خایاوسی نموده و در بوستان گفته است

چه حاجت که به کرسی آمدن      بی زیر پای و دل از سلان

مگو پای رفعت در اعلاک به      مگو روی احزان بر حاکم به





سعدی از حمله مغول نهایت متأثر بوده و از اینکه اتابک ابوبکر با تقدیم هدیه شیراز را از فتنه آن وحشیان محفوظ داشت او را تمجید کرده و گوید .

سکندر بدیوار روئین و سنگ  
بکرد از جهان راه یاجوج تنگ  
تراسد یاجوج کفر از زر است  
نه روئین چو دیوار اسکندر است

از انقراض خلافت عباسی و بیار رفتن تمدن اسلامی که سعدی تربیت شده آن بوده شاعر ما ، فوق العاده دلننگ گردیده و بدون ترس و بیم قصایدی ساخته که از آن جمله است .

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین

از زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین

این دو شعر شاعر مداح صدر حجفند قاسمی القضاة اصفهان بودند و گاه هم یکدیگر را هجو می کردند . هجیر الدین - بیلقانی شاگرد خاقانی هم هر دو را هجو کرده است . شرف الدین در سنة ۵۹۹ و جمال الدین در ۵۸۸ هجری

شرف الدین و  
جمال الدین  
عبدالرزاق

وفات کرده اند .

جمال الدین معروف بحازق المعالی اهل اصفهان و پسر جمال الدین عبدالرزاق سابق الذکر است . بسیاری از امرای دوره خود را که از آن حمله است بعضی از حواریان و

جمال الدین  
اسمعیل

اتابکان فارس مدح گفته است دارای مکنث و ثروت بوده و اردبیل و بخشش دریغ نمی نموده است . بعضی از اهالی اصفهان او را از خود رنجاندند و جمال الدین کدورت خود را ضمن این اشعار بیان کرده :

ای خداوند همت سیاره  
کافری را فرست حواریان  
تا در دشت را چو دست کند  
جوی خون زابد او را چو باره  
عدد مردمان بپرزاید  
هر یکی را کند دو صد پاره

اتفاقاً نفرین او مستجاب شد و لشکر معول در زمان «ا گتای» بدان شهر آمد و بنای قتل و عارت گذاشت ولی از حمله اشخاصی که در آن واقعه قتل رسید یکی

هم کمال‌الدین اسمعیل است (۶۴۰)

این شاعر در چاچ (ماوراءالنهر) دنیا آمد و اشعاره شکل

### بدر چاچ

او در هندوستان نهایت بحالت توحه است

قائمی از اعالی طومن بوده و در موقع فاخت و تاز مغول

### قائمی

به هندوستان رفت و از آنجا بمکه، مدینه، بغداد و پالاخره

بآسیای صغیر رهسپار گشته خدمت امراء سلجوقی قونیه در آمد و تاریخ آن سلسله

را بطرز شاهنامه نظم در آورد و کلیله و دمنه را بشعر سرود و ملقب به ملك الشعراء

گردید مرثیه‌ای راجع بقوت جلال‌الدین رومی داد

این شاعر تحت توجه صاحب دیوان (شمس‌الدین) بوده و

### پور بهاء جامی

اشعاری دارد که در آن با کلمات ترکی تشبیهات ادبی نموده

است مثلا این شعر:

قامان طره‌های تو چون کلك بحشیان

کردند ممتق سر رخ تو خط ایغوری

ابو عبدالله محمد بن ادوبکر بن عثمان معاصر با سعدی و

### امامی هروی

محمدالدین همگر «وده و در سنه ۶۶۷ وفات کرده است

محمد همگر از روی مراح یا خوش آمد و یا عرض، امامی زابری سعدی ترخیص

داده است دزهر حال امامی هم دارای مصامین بکر و اشعار زیبا است و از آن جمله

قصیده ایست که چند بیت آن از این قرار است

يك روز بود عيد بيك سال بيك بار

همواره مرا عيد ز دیدار تو همواره

يك روز شامخ اندر در بار بود گل

روی تو مرا هست همیشه گل در بار

يك روز بعسه برم از باغ دسته

زلفین تو دیوخته بعشه است بحرواز

۱- قامان علماء مدنی مولانند که در جادو و جحوم دست داشتند و حشیان دبیران مولف و حروف ایغوری مدتها در ترکستان خط معیولی ترکان بوده

يك همته پدیدار بود بر گس دشتی

آن بر گس چشم تو همه ساله پدیدار (الخ)

مجدالدین همسگر  
اهل یرد است و طرف توحه بهاءالدین حویبی بوده و نسبت  
خود را ناوشیروان می‌رسانده چنانکه گوید :

عبیم همین که نیستم از نطفه حرام

حرمم همین که زاده‌ام از سمّت حلال

هستم ز سل سامان بر حمة تکین

عستم ز صاب کسری بر دوده ببال

فخرالدین ابراهیم همدانی از عرفاء نامی است و شیوه

قلم‌دران پیش گرفته بود در هند دست‌آزاد بشیخ بهاءالدین

و گریا داد و جانفشین او گشت از آنجا همکه و مدینه و قوه به رفت و در این شهر اخیر

فصوص شیخ محی‌الدین عربی را از شیخ صدرالدین بشید و لمعات را که کتاب

محتصری است به نثر و مآمال است از مطالب عرفانی سرشته تحریر در آورد

همچنین به مصر و سوریه مسافرت کرد و در اغلب دیار طرف توحه بر رگان گشت و

در سنه ۶۸۸ در دمشق وفات نمود و در حواله شیخ محی‌الدین عربی دفن گردید

عراقی سرانا عشق و محبت بوده و اسفار فارسی او دارای لطف مخصوصی است ،

شیخ عبدالرحمن حامی لمعات او را شرح کرده و اشعة اللامعات نام نهاده است عراقی

دارای منظومه ایست (مشوی) موسوم به عشای نامه و بر حیح بند او در عایب لطف است

سیح ابو حامد شاعری است صوفی مسلک و گویند شمس

سریری را ملاقات کرده و وقتی شمس از او پرسید چه میکنی

گفت ماه را در طرف آب میبگرم یعنی حمال خالق را در

مخلوق میبینم شمس گفت چرا سر بلند نکنی و ماه آسمان را بگری؟ خلاصه عقیده

این شاعر گره‌امی از همین يك رباعی که خود گفته معلوم میشود .

دان میبگرم بجسم سر در صورت

این عالم صورت است و مادر صورم

ریرا که ز معنی است ابر در صورت

معنی نتوان دید مگر در صورت

عراقی

ابو حامد  
الندین  
کرمانی

اوحدالدین دازای منظومهٔ مثنوی است موسوم به صباح الارواح .

این شاعر عارف مسلک ، اهل مراغه یا اصفهان بوده و از شاگردان اوحدالدین کرمانی است و فاتهش در سنهٔ ۷۳۸ خدادار. دازای منظومهٔ ایست مشهور و موسوم به جام جم و در آن

اوحدی  
مراغه‌ای

تقلید از حدیقهٔ سنائی نموده و همچنین دیوان اشعاری دارد و این ابیات از او است:

بسکه بعد از تو حرانی و بهاری باشد  
شام و صبح آید و لیلی و بهاری باشد  
دل نگهدار که بر شاهد دنیا تنهی  
کین به یاریست که او را غم یاری باشد  
تو که امروز چو کزدم همه را تیش زبی  
هونس گوز تو سنگه اسب که ماری باشد  
یکدل سوخته بنوار که کاریست عظیم  
ورده آراز دل حلقی چه کاری باشد

سعدالدین محمود از عرفاء مشهور قرن هفتم هجری است و در شمسر ( آذربایجان ) ندیا آمده در سنهٔ ۷۲۰ وفات کرده اسب . تألیف مهم او منظومهٔ گلشن راز است که در

شیخ محمود  
شمسری

آن اعتراف میکند معر و شاعری پیشهٔ او بیست .

مرا از شاعری خود عار باید که در صد قرن چون عطار باید

ولی از حیث بیان مطالب عرفانی آن منظومهٔ مختصر که قریب هزار بیت است گنجینهٔ ایسب گرانها که تا امروز طرف توجه دانشمندان می باشد تألیفات دیگر او حق الیقین و رسالهٔ شاهد اسب

مداح فخرالدین کورت بوده ولی در آخر خاطر آن امیر ار او مکدر گشت و در زندانش افکند و در سنهٔ ۷۲۰ کشته شد

ربعی نوشنجی

دازای منظومه و قصایدی اسب که بعضی از آنها را در حسن سروده

این شاعر در تبریز متولد گردیده و دارای اشعار رباعی است  
گویند شیخ سعدی را ملاقات کرده ۱۱۶ سال عمر نهوده و  
در آخیره در سنه ۷۱۴ وفات کرده است. همام - شمس الدین محمد

همام الدین  
تسری

صاحب دیوان رامدح نموده و این اشعار که هنوز حالات آن اربابین برفته از او است  
در آن بهس که بهیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

بوقت صبح قیامت چه سرر خاک بر آرم

به آرزوی تو حیرم به حسنحوی تو باشم

حدیث روضه نگویم گل بهشت نسویم

بسوی حور بهویم در آرزوی تو باشم

غیر از شعراء نامی که ذکر آنها گذشت سخنوران دیگری  
بوده اند که برای احتضار بد کربانم بعضی از آنها کتفامینمایم  
و از آن جمله است افضل کاشی ، اثیر اومانی ، سیف الدین

سایر  
شعرا

اسفندی ، رفیع الدین ابهری ، فرید احوول و اما نراری قهستانی که  
در سنه ۷۲۰ وفات کرده نظر مبادی اسمعیلی مدح نموده و از همین سبب سراری تحلیص  
کرده زیرا مراد بسر مستنصر خلیفه فاطمی بوده که اسمعیلیان ایران پس از  
مستنصر او معتقد بودند

راجع به سلطان بهاء الدین ولد سر مولانا جلال الدین رومی بهین اکتفا  
میشود که در منظومه مثنوی او موسوم به « زبان نامه » ۱۵۶ بیت ترکی سروده که  
یکی از مهمترین و قدیمترین اشعار ترکی آسیای صغیر است و محققین بر این  
عقیده اند که آن اشعار ترکی که طرده مخصوص داده، موجب ایجاد شیوه شعر گوئی  
یک ملتی گردیده .

# فصل پنجم

## تیموریان

**ملاحظه** چنانکه در فصل گذشته دیدیم ضعف دولت ایلخانی موجب شد که ایالات ایران در دست سلسله‌های مختلفی افتاد و شته و جدت گسیخته شد. این سلسله‌های مختلف نه فقط نایکدیگر طریق خلاف پیمودند، بلکه امراء هر سلسله بین خود هم اختلاف داشته و دائم در حسد و بدال میگذرانیدند. این است که ایران بهایب ضعیف گردید و راه برای جهانگیری بدیدی باز شد. تیمور که شرح حالش عنقریب خواهد آمد بسپولت این کشور پناور را در قبضه تصرف خود در آورد و هیچیک از این سلسله‌ها نتوانست جلو گیری ز آن سیل خانه حرااں کی نماید، بلکه پیشاپیش سر اطاعت فرود آوردند. مثلاً سرداران و آل کرت تسلیم شدند و هموز تیموز در حراساں بود که آل مطهر از نیراز باب دوستی با او باز کردند. آری منصور آخرین امیر آل مظفر اقداماتی کرد ولی چون تیمور تا دروازه شیراز علم افراسنه بود دیگر آن خواص سردی بودی نداشت. خلاصه ایلخانیان بواسطه کشتن و زدن دانشمند ایرانی خود که مورد کشور را بحونی اداره میکردند رو بر وال رفتند و چهار سلسله نردگی که ز ایران حکمفرمائی داشتند بحسگهای خانگی برداخته ایران را در معرض خطر پادید و هموز حراابهای چنگیز و حاشیناں او مرمت شده بود که بار هم شهرها بازن و دشب و کوه از خون اهالی گلگون گردید. با همه حوس بردهای تیمور با وحشیگریهایی که در سیراز، اصفهان، بغداد و بسیاری از نقاط دیگر نموده از هم فتنه تیمور بسست نه فتنه معول حقیقت‌تر و آسیب‌آں کمتر است و مهم‌ترین

عات این اختلاف آن است که اولاً احزاب و مذهب تیمور با چنگیز فرق بسیار داشته ویرا چنگیز اساساً میل به خونریزی داشته و در بسیاری از نقاط هم از روی وحشت و از بیم آنکه مبادا معلوبین دست انتقام بیرون آورند یا با دشمن بسازند امر بقتل عام میداده و شفقت و رحمت را نسبت به معلوبان روا نمیداشته است. نظر ما تیمور چه از نقطه نظر صفات سردازی و جهانبگیری و چه از حیث حصول اسانی بر چنگیز ترجیح داشته و اگرچه در موقع انتقام این دو خونریز در بیرحمی یکسان بودند ولی کمتر با عاق افتاده نسبت با اهالی شهری که سر تسلیم فرو آوردند و بجنگه قیام نکردند قتل عام روا دارد یا سباهای بارهنگی را حراب کند اما از نقطه نظر مذهب تیمور مسلمان بوده و شاید اعتقاد قلبی با اسلام داشته است. گرچه برای سیاست، گاه جانندازی ارضیه و زمانی طرفداری از اهل سنت میکرد. است ولی عقیده باطنی او بگوشه گیران و میل او بملاقات آنها بخوبی میرساند که این جهانبگیر طرفدار اسلام بوده و از این نسبت معاند، مساجد و مؤسسات مسلمین را از بین نمیرد و نسبت به علماء دین عایت احترام بجای می آورد. چقدر فرق است بین تیمور و چنگیز که سواره داخل در مسجد گردید و افسار اسبان بر دست اصحاب علم داد و بی احترامی مکالمه الله مجید نمود. از اینها گذشته تیمور حاشینان خوبی داشت و نهایت فرق است بین شاهرخ که حبران حرابیهایی بود را کرده ایران را آباد نمود و چرماعون و هلاکو که از طرف پادشاهان مغول از ارتکاب هیچگونه عمل فجیحی در ایران خودداری نکردند. در هر حال حاشینان تیمور نسبتاً متمسک بوده و در زمان آنها ادبیات فارسی و صنعب، مداریخ ترقی را طی نموده و اکثر شهرها آباد گردیده است.

تیمور (در زبان ترکی معنی آهن است) در سنه ۷۳۶ در کشر

تیمور

ماوراءالنهر دنیا آمد پدرش و ترغایه و حدس و نغایه

نام داشته. در سن ۲۴ سالگی لیاقت تیمور بر اهالی آن حدود معلوم گشت و ده سال بعد پس از اینکه رهیب خود سلطان حسین را از بین برد ملقب بصاحب قران گشت و روز بروز اقتدارش افزوده شد تا آنکه در تمام ماوراءالنهر حکمران مستعمل

و مقتدری گردید و در سن ۴۵ سالگی عنان توجه بطرف ایران متوجه ساخت و بجناب حراسان آمد تیمور باخصلت جنگجویی اعتقاد به پیش گوئی و موهومات داشت و چون در اولین لشکر کشی خود به جانب حراسان به فاند خود رسید درویشی پاپاسگو نام طرف توجه او واقع گشت و از قطعه گوشتی که بر سر او افکند فتح و طغر را قرین خود دانست خلاصه در این لشکر کشی سرخس تسلیم گشت و تیمور بطرف خواف و باحرر رفت در تایباد (طیبات کموتی) صوفی معروف رین الدین ابوبکر را زیارت کرد سپس شهر پوشج را بگرو و خراب نمود غیاث الدین پیر علی حکمران ایالت کورت چاره ای جز تسلیم شدن ندید و هرات در قلمرو تیمور در آمده آنگاه نوب طوس ، اسمراین و کلات رسید و کلیه این بلاد بنست آن حوریر فتح شد و شهر اسفراین با خاک یکسان گردیده اکثر اهالیش بقتل رسیدند. پس از این فتوحات تیمور دهستان را در سمرقند و بخارا گذراید

سال بعد ( ۷۸۴ ) مجدداً عازم ایران گشت و از هرات به مرشیز ( کاشمر ) رفت شاه شجاع حکمران فارس رسولی نزد او فرستاده اظهار دوستی کرد و امیر ولی حکمران مای مارندران از در اطاعت در آمد . در سنه ۷۸۵ تیمور عزم مارندران و سیستان را نمود سرور بنصب او افتاد و پس از خراب کردن قلعه محکم آن دو هزار نفر را اسیر کرده و آمارا زنده روییم گذاشته و با گل و آجر میوند داده مناره ها بر پا کرد و هم در این سال سیستان را بگرو و تا میجهای در و دیوار آن شهر را باد عادت داد و از سر دشمنان چندین مناره بر افراشت سپس قدمهزار را تسخیر کرد و رئیس ساخلوی آن را بداز آویخته به سمرقند برگشت

در سال ۷۸۶ ایالات واقع در ساحل جنوبی بحر خرد بنصب او افتاد و از جانب وی باسلطایبه بناحب و چون دید گرفتار ایران بواسطه ضعف امراء آن دوده نهل است در ۷۸۸ بحاجت ملک عبدالدین حکمران لرستان ستاه بروحرد و حرم آباد را عارت کرد و امر داد بسیاری از دشمنان را زنده از بالای پرنگاهها سرنگون گردید سپس عزم تسخیر آذربایجان کرد و سلطان احمد جلایر با آنکه



نشکری برای مبارزه ترتیب داده بود صلاح در فرار دید و تیریز دزدست آن خوبریز  
افتاد و هنگام گریز از ارس عیور کرده نوحوان و قلعه محکم آسرا گرفته  
گرجستان را بماد عارت داد و تعلیس را مسخر کرد در ۷۸۹ سلیمان (شاهپور)  
و ارومیه (رضائیه) مطیع گشت و تیمور عرم آسیای صغیر را نموده بلاد مابیند،  
ارزروم یا ارزبجان، اخلاط و وان را در قبضه تصرف خود در آورد و چون رین-  
العابدین مظفری بخدمتش حاضر نگشت بطرف فارس راه و در اسمهان واقعه‌ای  
رخ داد که موجب قتل عام اهالی آن حدود گشت.

توصیح آنکه اهالی آن شهر از کثرت خراچی که تیمور معین کرده بود تنگی  
آمده چند نفر از تحصیلداران او را بکشتند آن خوبریز حکم بقتل عام داد و در یک  
روز هفتاد هزار نفر را بکشتند و ازر آنها مباره‌ها ساختند تیمور از اسمهان بشیراز  
رفت و چون زین العابدین فرار کرده بود و بقیه آل مظفر اردو اطاعت در آمدند آن شهر  
از ظلم او مصون ماند شرح حال آل مظفر و رفتار آنها با تیمور در ضمن تاریخ آن سلسله  
بیان شد و تکرار آن بيمورد است

در همان اوقات که تیمور در شیراز بود حراغتشاه صاحب دواع النهر و قیام توقفا تیمش  
بسمع وی رسید و محمود گردید بجات سمرقند شتابند مدت چهار سال تیمور در آن  
حدود با اقوام مختلفه معول در زد و خورد بود و در آن اوقات یعنی در سنه ۷۹۱ در  
خراسان انقلابی روی نمود و پسر تیمور میرانشاه برای فرود آمدن آن کمال قساوت  
را بخرج داد و منجمله در طوس ده هزار نفر را بکشت و از سر آبان مانند پدر خود  
مباره‌ها برپا کرد

چون تیمور از سر دشمنان خود در ماوراءالنهر و ترکستان خلاص گشت و از  
بستر بیماری بلند گردید بازم متوجه ایران گشت و از راه دامغان، ری، سلطانیه و  
کردستان به سر و حرد آمد و بسیاری از لرها را بکشت بعد از طریق درفول و شوشتر  
بشیراز آمد شرح دفاع متهورانه منصور (آل مظفر) با تیمور در ذکر وقایع آن  
سلسله بگذشت

تیمور پس از این واقعه اکثری از آل مظفر را بکشت و حکمرانی آنها را در

آنحدود خانمه داد ، سپس عزم بغداد کرد و عذرخواهی سلطان احمد جلایر را نپذیرفته آن شهر نامی را بگرفت . احمد جلایر توانست برحمت از دست آن خوبحوار خان سلامت دربرد و قرارداد اختیار کند ولی عیال و اطفال او نزدیک کره‌ایا اسیر گشتند .

تیمور قطعه تکریت را بگرفت و از سرهای سرپادان ساخلو آن مناره ها ترتیب داد و از آنجا بطرف کرکوک ، اربیل و موصل رفت و در حدود سنه ۷۹۶ برای دفع هلك عزالدین محبوب گردید نه بین الثمرین مراجعت کند سپس به قلعه مادین رفت و پس از فتح آنجا بواسطه استماع خبر تولد نوه اش الخ بیک (پسر شاهرخ) از ریختن خون ساخلو آن در گذشت . خلاصه دیار بکر ، سیواس ، احلاط بدست او افتاد و لشکری بدفع قرايوسف (قراقویونلو) فرستاد و از ازمی بگنشنه محدوداً گر حستان را غارت کرد و تغلیس را بگرفت

سال بعد تیمور بدفع دشمن دیرینه خود توقاتمیش در ماوراءالنهر شتاعت سپس بحاجت روسیه رفته و جنوب آن مملکت را عرصه تاحب و تاز خود قرار داده تا مسکو رفت و آن شهر را بگرفت در غیاب او علمهای طغیان در ایران افرشته شد و از هر طرف بعمای بلند گردیدار آن حمله قرايوسف تر کمن در آذربایجان ، سلطان محمد پسر ابوسید در طبرستان ، گورد در سیرجان ، بهلول در نهاوند ، اقدامایی کردند که کلیه این فتنه ها در اندک مدتی فرو نشست و دشمنان سحتی گوشمال شدند و تیمور سرداران خود را مأمور کرد تا با واحی خلیج فارس را در قصه تصرف در آورند و خود بحاجت سمرقند رفت (۶۹۸) .

یکی از کارهای تیمور آن بود که اهل حرفه و صنعتگران ماهر ، معماران و حتی موسیقی دانهای معروف شهرهای مفتوحه را بسمرقند پایتخت خود می فرستاد و در آبادی آن شهر همت گذاشت و آنرا از هر حیث تجمل و زینت بخشید در سنه ۸۰۱ عزم هند کرد و پس از مبارزه با افغانان از رود سند بگذشت و برای قتل و غارت در حاک هند گذاشت و اعمال وحشیانه او در آنحدود خارج از حدود این تألیف است معامله بدیك دهائی یکصد هزار نفر اسیر را از دم شمشیر بران بگنندایند .

احبار اعمال ناشایستهٔ ایران شاه که حکمرانی آذربایجان را داشت تیمور را بر آن واداشت که بگوشمالی پسر خود از هند بایران آید. بنابراین در ابتدا سمرقند آمد و ساری مسجد جامع نهاد سپس طرف آذربایجان حرکت کرد. میرانشاه متهم بود که اموال دولت را بدون حقیقت پناز داده و حتمی را از روی عرض بگشته و بعضی اہنیۃ تاریخی را حراب کرده و جنارۃ فاضل معروف و مورخ مشہور رشیدالدین فضل اللہ را ارمبہرہ خارج کرده در قمرستان، یہودیان دفن کرده است. در تعقیب این قضیہ میرانشاہ از نظر تیمور بیفتاد و مقام او بہ سرش انوسکر معوص گشت و حشم تیمور برینک عده اراضی صاحب میرانشاہ واقع گشتہ آبارا بکشت کہ از آبجملہ است مولانا محمد قہستانی کہ یکی اردادشمندان عصر خود مودہ دیگر قطب الدین بانی و حبیب عودی است کہ نزدیک قرویں نداد آویختہ شدہ

تیمور در سنہ ۸۰۴ رصستان را در قراباغ گذراتید و ہنگام بہار در گرہستان بنای تاخت و تار گذاشتہ بسیاری از کلیساها و دیرها را حراب نمود و عدهٔ کثیری را بہ قتل رسانید. سپس عرم آسیای صغیر کرد و اردروم و ازربجان و سبواس را بگرفت و چون ساخلوسبواس مقاومت کرد تیمور ہمہ سرامازان عیسوی را کہ تعداد آنها بالغ بر چہار ہزار ہر میشد رندہ طعمۃ حریق ساخت. تیمور از سلطان بایرید عثمانی درخواست تسلیم سلطان احمد جلایری و قرا یوسف آق قویونلو را نمود بایرید از تسلیم آنها خودداری کرد و از طرف دیگر سلطان مصر *فالمملک الناصر فرج* ایلچی تیمور را بر خلاف قاعدہ توقیف کردہ بود. بنابراین تیمور قصد سوربہ نمود در اندک مدتی حلب، حمص، بعلبک فتح شد و در دمشق حطہ نام او خواندند. سپس بہ جانب بغداد رفتہ آن شہر نامی را گرفت و چون چند ہزار افسران نامی او ہنگام محاصرہ کشتہ شدند، آن جوہوار امر داد کہ ہر یک از سرامازان او دوسر حاضر سازند و بالنتیجہ فنل عام سختی روح داد کوحاک و بردگہ، بی و مرد آن شہر در ہنچہ قہر سرامازان آن جوہوار متلا گشت و در تعقیب آن واقعہ آنجہ در بغداد بود عارت سدا از آنها تیمور نارہم متوجہ گرہستان شد و در سنہ ۸۰۵ ہجری حنگ سلطان بایرید لشکر آراسب و در حنگ مسعود آنہرہ (آندکارا) شکست سختی در

عثمانیان وارد آورد و بایزید اسپر گشت . گرچه این سلطان در اسارت رحلت کرد ولی اینکه گویند تیمور او را در قفسی گذاشته با خود همراه داشت تقریباً ثابت شده که از حلیه حقیقت عاری است . سلطان مصر چون حالت بایزید و شکست او را بشنید ایلچی تیمور را رها ساخت و اظهار اطاعت کرد . در سنه ۸۰۶ بازم تیمور قصد گرجستان کرد و سال بعد بسمرقند رفت و در آنجا سفر او اسپانیا بخدیش رسیده هدایای مہیسی تقدیم نمودند . تیمور از سمرقند قصد لشکر کشی بطرف چین نمود و در سپحون گذشته به اترار رسید ولی در این سفر بسختی مریض گشته در سن هفتاد و یک سالگی بجهان دیگر شتافت و نوۀ خود پیر محمد جهانگیر را وارث و مالک وسیع خویش کرد (۸۰۷) .

تیمور دارای چهار پسر بود : جهانگیر و عمر شیخ میرزا  
 که در حیات پدر وفات کردند دیگر میرانشاه است که  
 در زمان تیمور طرف بی مہری او واقع گشت و سه سال پس  
 او رحلت کرد . چهارمین پسر تیمور **شاهرخ** است و چنانکه خواهیم دید صاحب  
 تخت و تاج ایران شد .

پیر محمد و  
 خلیل سلطان

تیمور وصیت نمود که پس از او پیر محمد پسر جهانگیر پادشاه شود ولی پسر  
 عم او **خلیل سلطان** پسر میرانشاه علم مخالفت افراشت و پیر محمد را شکست داده  
 سمرقند (پایتخت) را گرفت در آخر **علی تار** با پیر علی که وزیر و محل اعتماد  
 پیر محمد بوده دو سال پس از مرگ تیمور ولی نعمت خود را شکست

اما خلیل سلطان که برای اختصار از شرح وقایع و ایام آوردنی گذریم و ریفته  
 جمال شاد ملک نامی گردید و در احرای درخواستهای آن حاکم چیری قزو گذازی  
 نمی نمود . در آخر اعیان و صاحبمنصان از او متنهر شدند و دو نفر از آنان که  
 هر دو موسوم به خدا بنده بودند یا **نردی بک** نام بمخالفت برخاسته خلیل سلطان را  
 در اساطنت حلق کردند و به کاشغر تبعیدش نمودند . در آن احوال شاهرخ قیام  
 کرده تاج و تخت را بگرف و ولی نسبت به خلیل سلطان زلفت نمود و شاد ملک را  
 باو داد . این حاکم هم طریق وفازا از دست نداد و چون خلیل سلطان رحلت کرد

یا ضرب خنجر خود را بکشت و هر دورا دریاك قبر دفن کردند. خلیل سلطان پادشاهی بود علم دوست و اصحاب معرفت را گرامی میداشت و خود هم شعر می گفت.

این پادشاه در سال ۷۷۹ بدنیا آمد و در سن بیست سالگی حکمران بالاستقلال خراسان بود و سکه بنام خویش میزد

### شاهرخ

و چون بر تخت شست ۳۸ سال داشت و در سنوات مختلف ، مازندران ( در ۸۰۹ ) ماوراءالنهر ( ۸۱۱ ) فارس ( ۸۱۷ ) کرمان ( ۸۱۹ ) و آذربایجان ( ۸۲۳ ) را بقصد اقتدار خود در آورد و با قرائوسف و پسرش اسکندر بکرات مبارزه کرده و فاتح شده است در زمان سلطنت خویش در جبران خسرابیهای پندرش کوشش نمود

دیوارهای هرات و مرو را بساخت و در آبادی شهرها همت گماشت . بشهادت مورخین شاهرخ پادشاهی بود عادل ، متدین ، خدا ترس و نیکو کار . اصحاب علم و معرفت را گرامی می داشت و از باب صنعت و طرف توجه قرار میداد از اینجهت در زمان او علم و صنعت رواج یافت و جمعی از علماء و صنعتگران معاصر با او بودند از رهبر اهل فن و صنعت یکی موسیقی دادن معروف *عبدالقادر* مراغه ایست دیگر آوازه خوان مشهور *یوسف اندکائی* و *قوام الدین معمار و مولانا خلیل نقاش* زبردست است در سال ۸۴۰ احمد نام معروف به ترکیه شاید یکی از مریدان فضل الله مؤسس مذهب حروفی باشد در هرات قصد شاهرخ کرد ولی ضربش کاری نگردید و در همان ساعت او را کشتند . در تعقیب این قضیه صدای را بعنوان اینکه ، احمد همدست بودندقتل رسانیدند .

**بایستقر** پسر شاهرخ ، شاهراده ای بود هنرمند ، دانش دوست و معارف پرور در دربارش در استرآباد مجمعی بود از ارباب فضل و کمال ، شعرا و صنعتگران ، باغشای و خوش نویسان که از اطراف آذربایجان ، عراق ، فارس و سایر نقاط گرد آمده بودند از محضر آن شاهراده *بایستقر* استفاده می نمودند . *دیباچه شاهنامه* فردوسی را که معروف بدیباچه *بایستقری* است در سن ۸۲۹ بنام او رشته تحریر در آوردند متأسفانه این شاهراده جوان هائند سایر تیموریها در شب حمر افراط میکرد و بالنتیجه مریض گشته در سن سی و هفت سالگی دربار دیگر حرامید

در اواخر سلطنت شاهرخ محمد بن بایسنقر که در فارس حکمرانی داشت علم مخالفت افراشت و شاهرخ لکه‌ای در تاریخ خود گذاشته چند تن از علماء معتقی معروف را با تهم اینک با محمد همدست بوده‌اند بقتل رسانید . یا همه این احوال شاهرخ یکی از پادشاهان خوبی است که در ایران حکمرانی کرده و در آخر در سنه ۸۵۰ پس از ۴۲ سال سلطنت بدرون حیات گفته است .

شاهرخ پنج پسر داشت که فقط یک نفر از آنها موسوم به **الخ بیک و عبداللطیف** بعد از پدر باقیمانده . الخ بیک در زمان پدر حکمرانی ترکستان داشت و در آن ایام در سمرقند بنای رصدخانه مشهور الخ بیک یازبج جدید سلطانی را نهاد (۸۲۴) و جدول آن را چهار نفر از دانشمندان مشهور یعنی **صلاح الدین موسی معروف** ، **قاسمی** داده رومی ، **ملاعلی الدین علی قوشچی** ، **غیاث الدین جمشید** و **معبین الدین کاشانی** در سنه ۸۲۶ تنظیم نمودند . در ابتدا سلطنت الخ بیک ، علاءالدوله پسر بایسنقر بنای مخالفت گذاشت و هرات را گرفت و عبداللطیف پسر الخ بیک را در زندان افکند و در آخر بالخ بیک صلح نمود و بحکمرانی حبوشان (قوچان) تا استرآباد اکتفاء کرد ولی چون باز در مخالفت درآمد الخ بیک او را در سنه ۸۵۲ بر دیک هرات شکست داد . با این احوال سلطنت الخ بیک طولی نکشید پسرش عبداللطیف عباس سامی را تحریک کرده پدر را بکشت . تاریخ فوت او با حسان ابجد مساوی است نا حمله عباس کشت ( ۸۴۳ هـ ) عبداللطیف هم از این عمل شنیع خود استعاده نکرد و با **باحسین** نام او را بقتل رسانید و تاریخ رحلت او میشود « باباحسین کشت » ( ۸۵۴ ) .

بعد از عبداللطیف سلسله تیموری بسرعت زو ساقراض **سایر پادشاهان تیموری** گذاشت بطوریکه در نام پادشاهان آنها هم اختلاف است . مثلاً بعضی پس از عبداللطیف حانشین او را **عبدالله بن ایراهیم سلطان بن شاهرخ** میدانند و بعضی دیگر **میرزا ابوالقاسم بابر** پسر بایسنقر را پادشاه آن عهد نام کرده‌اند علی‌ای حال این شخص از جهات شاه قراقویونلو شکست خورده عراق ، فارس و کرمان را بباد داد و برادر خود سلطان محمد را بکشت

و در ۸۶۱ وفات نمود **میرزا علاء الدوله** پسر دیگر بایسنقر که در ضمن تاریخ الغریبک شرح حال او اشاره شد پس از شکست از آن پادشاه بدخشان و دشت قبچاق رفت و بعد از تحمل ناملایمات روزگار و اطهار اطاعت بجهانشاه قراقویونلو که دشمن خانواده تیموری بود در سنه ۸۷۵ بدرود حیات گفت ، پسر ابراهیم ما ایسکه لشکری آراست نوانست در مقابل جهانشاه و سلطان ابوسعید کلزی ازپیش برد و شکست خورد .

این پادشاه که پسر سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور است  
**سلطان**  
**ابوسعید**  
 در اول جوانی نزد الغریبک بسر میرده و چون عبداللطیف  
 پدر را بکش ابوسعید را در زندان افکند پس از چند گاهی  
 ابوسعید موفق بر ارشدوبه بخارا رفت و همینکه خبر قتل عبداللطیف را شنید لشکری  
 آراسته بر کستان را در قبضه اقتدار خود در آورد پس عزم هرات کرد و گوهر  
 شاد آغا روجه شاهرخ را در سنه ۸۶۹ بکشت سال بعد جهانشاه قراقویونلو حراسان  
 را عرصه تاخت و تار خود قرار داد هرات را بگرفت ولی بعد آنرا سلطان و اگداشت  
 و ما او متحد گشت ده سال پس از این قضیه یعنی در سنه ۸۷۲ جهانشاه از اوزون  
 حسن آق قویونلو شکست خورده کشته شد - ابوسعید بجای ایسکه با این دشمن  
 جدید از در صلح در آید بچنگک از شتاهت و در میانه شکست سختی حورده اسپر  
 گشت اوزون حسن او را به **پادشاه محمد سپرد** و او هم با انتقام حورده گوهر شاد  
 حاتون به قتلش رساند (۸۷۳)

بنابر این میتوان گفت که پس از این قضیه مملکت ایران بدست آق قویونلوها  
 افتاد ولی تا مدتی احمد پسر ابوسعید در ماوراءالنهر و محمود سرادش هم در  
 بدخشان و ترمذ و اطراف آن حکمرانی مینمودند احمد در سنه ۸۹۹ وفات کرد و  
 محمود در ۹۰۵ بدست شیبک خان اربک کشته شد

سلطان حسین بن منصور بن مایعرا از حامیان پر رنگ علم و  
 فضل و از طرفداران جدی ادبیات و صنعت است . در نازش  
 در هرات مجمع اهل دانش و کمال بوده و لطفش شامل

**سلطان**  
**حسین بایقرا**

حال سخنوران و اصحاب قلم گردیده و از این حیث نام‌هایی خود را بعنوان یکی از بزرگترین معارف پروران باقی گذاشته است. این امیر دانشمند و دانش‌پرور در ابتدا تحت حمایت الح‌بیک پسر میبرد و پس از کشته شدن او و پسرش عبداللطیف، سلطان ابوسعید او را در حبس افکند ولی موفق به فرار شد و بخوارزم رفت. سپس استرآباد را گرفت و تاج بر سر نهاد و خود را دست‌نشانده ابوسعید خوانده از آن سلطان اظهار اطاعت کرد (۸۶۲) ابوسعید او را از استرآباد براند ولی یار سلطان حسین گرگان را بگرفت و مازندران را در قبضه تصرف خود درآورد. پس از فوت سلطان ابوسعید سلطان حسین به طرف هرات رفت و آن شهر را در حدود سنه ۸۷۲ در قبضه تصرف خویش درآورد و تاج بر سر نهاد و چنانکه در بارش در هرات به جمع اهل علم شد و در سنه ۹۱۱ در سن هفتادسالگی پس از آنکه بیست‌سال بمرص فلح مبتلا بود داعی حق را البیک گفت سلطان حسین و زیری داشت هم دانشمند و هم دانش دوست موسوم به امیر علی شیر نوائی که در نظم و نثر فارسی و ترکی بد طولانی داشته است. این وزیر قاضی در سنه ۹۰۶ وفات کرد.

۱- یکی از احلاف تیور «مار» تأسیس سلسله بزرگی در عهد محمود که تا سنه ۱۸۵۷ میلادی در آن حدود حکمرانی داشتند تا برادرش غیاث‌الحکمرانی داشت و شیبک‌خان از بک ادراک‌الدولت بود برای آن امر موفق گردید که مراجهستان و بدخشان مسلط شود در آن حدود حکمرانی کند در آخر قصد همد نمود و در سنه ۱۵۲۶ م سلطان ابراهیم راشکست داد و آنگره و وهلی را شکست و تأسیس سلسله‌ای نمود بزرگترین ملوک این سلسله نامی، همایون، (اکبر پادشاه فیلسوف) جهانگیر، شاه جهان و اورنگ‌زیب میباشد در مارآبان مجمع دانشمندان فارسی زبان بوده است



## فصل ششم

### قراقویونلو و آق قویونلو

**قراقویونلو** قراقونلوها از طوایف تر که منذ که بتدریج در ایران اقتداری بهم رسانیدند این طایفه در زمان تیمور در آذربایجان رخت اقامت گسترده بود و قبل از آن یکی از رؤسای آنان برم خواجه خدمت سلطان اویس خلایری را قبول نموده پس از فوت سلطان شهرهای موصل، سنجر و ارجیش را بگرفت در سنه ۷۸۲ وفات کرد و پسرش **قرا محمد** در خدمت سلطان احمد پسر سلطان اویس درآمد و در سوریه در حین کارزار کشته شد (۷۹۲) و فرزندش **قرا یوسف** در آذربایجان استقلالی بهم رسانیده تبریز را پایتخت خود کرد و بکرات با تیمور جنگید و در آخر مجبور شد ایران را ترک گفته نزد سلطان یازید عثمانی پناهنده شود سپس بغداد را بگرفت ولی نوادۀ تیمور موسوم به **ابوبکر** او را شکست داده از بغداد خارج کرد. **قرا یوسف** با هزار نفر از اتباع خویش بمصر فرار کرد و سلطان مصر از ترس تیمور او را محبوس ساخت ولی چون تیمور بگذشت حیات گفت او را رها ساخت در تعصیب این قضیه **قرا یوسف** دیار بکر را بگرفت و در سنه ۸۰۹ **ابوبکر** را در بروجوان شکست داده آذربایجان را در تصرف خود در آورد و در سال ۸۲۳ سواره قروین سلطانیه را در قضیه تصرف خویش در آورد و وفات او در سن ۶۵ سالگی در ۸۲۳ هجری واقع گشت.

پسر **قرا یوسف** موسوم به **امیر اسکندر** حای پندرسب و باشاخرخ داخل در جنگ گردید، گرچه اسکندر شکست سختی خورد ولی طولی نکشید که مجدداً آذربایجان را بگرفت **اسکندر** در سنه ۸۲۸ شمس الدین حکمران احلاط را شکست داد و در سال ۸۳۰ سلطان احمد امیر کردستان و عراق الدین شیر را معلوب و منکوب نمود

وشیروان و سلطانیه را ضمیمه متصرفات خود کرد. با همه این احوال در مقابل شاهرخ تیموری تاب مقاومت نیاورد و شکست خورد (۸۳۲) و برادرش جهانشاه گرچه در ابتدا با اسکندرهمدست بود ولی در آخر به شاهرخ پیوست. در سنه ۸۳۸ که شاهرخ آهد اسکندر چاره جبر فراد ندید شاهرخ متصرفات او را به برادرش جهانشاه و برادر زاده اش شاه علی داد. اسکندر در قلعه ای پناه برده تهیه مقاومت در مقابل دشمن خود می دید ولی ناگاه بدست پسرش قباد کشته شد (۸۳۹).

جهانشاه متصرفات خود را وسیعتر نمود و در سنه ۸۵۶ بطرف عراق عجم تاخته اهالی اصفهان را قتل عام کرد و فارس و کرمان را گرفت. سپس در سال ۸۶۲ عزم تسخیر خراسان کرد و در هرات تاج پیرمر نهاد. سلطان ابوسعید تیموری تهیه حمله می دید و در همان اوقات پسر جهانشاه موسوم به حسن که در آذربایجان دزدانان سر می برد خود را مستخلص ساخته علم مخالفت با پدر را بر او داشت. جهانشاه مجبور گردید با سلطان ابوسعید صلح کرده و خراسان را ناو او گذاشته مصوب آذربایجان شتابد. چون روع شریسر خود را نمود پسر دیگر خود پیر بدایق را از حکومت اصفهان عزل کرده به بغداد فرستاد. این جوان هم با پدر یاغی گشت. جهانشاه بغداد را محاصره کرد و «پیر بدایق» را بکشت. در نقیب این قصایا جبر خراسان و سواحل دریای خزر باقی کشور ایران و عراق عرب در دست این پادشاه بود ولی فکر جهانگیری او را راحت نمی گذاشت و قصد دیار بکر که در تصرف ورون حسن (حسن بك یا حسن ناپندری) بود نکرد اما قاً به هضم موفق نگردید بلکه جان خویش و اولاد و جمعی از امراء خود را روی آن گذاشت (۸۷۲).

مورحین اخلاق جهانشاه را سحنی نکوهش کرده او را خوریر و بیرحم و باخلاق معرفی کرده اند. پس از جهانشاه حسنعلی که وقتی بر پدر یاغی گشته بود جای او گرفت و گویند در اسارت احتلال دماغ بهم رسانیده بود. علی ای حال ورون حسن او را از سریر براند و در همدان بدست اغوز او محمد پدر او ورون حسن کشته شد و دولت قراقریوینلو معروض گردید (۸۷۳).

این طایفه هم بر کعبن بوده و مر کز عملیات آنها در بار بکر بوده و «نایندری قرکعبن» هم نامند او لیس کسیکه

از این طایفه مشهور گردید **بهاءالدین قراعثمان** معروف به «**قراييك**» است. این امیر پس از یکسلسله قضایائی که شرحش موجب تطویل است در خدمت تیمور در آمد و در جنگهای او در سوریه و آسیای صغیر اظهار لیاقت کرد. علیهذا پاداش جداگانهش تیمور شهر دیار بکر را باو داد. پس از قراعثمان پسرش «**علی بيك**» در سنه ۸۳۸ خای وی گرفت ولی برادرش حمزه علم طغیان برافراشته علی بيك مجبور گردید بدربار سلطان مراد عثمانی پناهنده شود.

بعد از علی بيك پسرش جهانگیر امیر آن حدود گشت و  
**اوزون حسن** برادرش حسن بيك معروف به «**اوزون حسن**» که نامی ترین

امیر آق قویونلو است در سنه ۸۵۲ سر بر دیار بکر را متصرف گشت

اوزون حسن در ایام حوامی دختر آخرین امپراطور عیسوی طرابوزان معروف به «**دسپینا خاتون**» را سگرفت و در انداء سلطنتش سه یا چهار سال بدفع برادران خود مخصوصاً جهانگیر پرداخت. جهانگیر برای دفع برادر خود از جهانشاه قراقویونلو استمداد کرد و نزدیک «**رات**» بین اوزون حسن و دستم بيك که از طرف جهانشاه مأمور جنگ بود و سایر باغیان جنگ سختی رخ داد و فتح نصیب اوزون حسن گشت و اقتدار او بیش از پیش گردیده بعضی از امراء سوریه و آسیای صغیر اظهار اطاعت کردند. در سنه ۸۶۴ قلعه «**حسن**» را از او بیرون بگرفت

در اینجا لازم است بيك پیش آمد مهم که در تاریخ عالم فوق العاده مؤثر بوده اشاره شود. توضیح آنکه سنه ۸۵۷ مطابق سال ۱۴۵۳ میلادی است و در آن سال سلطان عثمانی معروف به «**محمد فاتح**» قسطنطنیه را فتح کرد. این پیش آمد بی اندازه در اروپا حاصه در ایتالیا تأثیر کرد و چون قدرت «**اوزون حسن**» روز بروز زیادتر میگشت دربار و نیز در فکر آن افتاد که او را به محالمت سلطان عثمانی واداشته عثمانیسان را بدانطرف متوجه نماید و برای این مقصود سفرائی نزد حسن بيك فرستادند

اقتدار اوزون حسن پس از گشته شدن جهانشاه قراقویونلو و ابوسعید نیموری نهایت اوزون گشت قراقویونلوها بر ديك خوی شکست سختی از اوزون

حسن حوررند و جهان‌شاه که به قصد شکار از سپاهیان دور شده بود دستگیر شده او را کشتند (۸۷۴) پس از این قضا یا عراق و آذربایجان بدست حسن بیگ افتاد و بعد از آن محاصره نمود. گرچه اوزون حسن از در صلح با ابوسعید تیموری درآمد ولی این پادشاه به خونخواهی جهان‌شاه برخاسته عزم جنگ با حریف خود نمود و در آخر، سرخویش بر سر این کار نهاد و اوزون حسن پادشاه ایران گشت.

امار و رابط اوزون حسن، با عثمانیان روز بروز تیر می‌گشت و علت‌های مختلفی داشت. یکی آنکه در ۸۶۱ اوزون حسن از سلطان محمد دوم «فانح» خواست نمود تا در تسخیر طرابزون که در دست امپراطور همسوی منسوب او بود صرف نظر کند. سلطان باین خواست واقعی نگذاشت و آن شهر را بگرفت، دیگر آنکه سزای و بیری که در فوق به آنها اشاره شد اوزون حسن را بطرف خود جلب کرده قصد حمله از شرق و غرب بر دولت عثمانی داشتند. همچنین اقتدار این پادشاه و ازین بردن کلیه حریفان خود حس جهانگیری و عرود او را بیشتر نموده بود و از طرف دیگر باعث اندیشه سلطان محمد فاتح گشت. بنابراین جنگ بین ایران و عثمانی در گرفت، در ابتدا فتح با اوزون حسن بود و ترکان را شکست داد (۸۷۸) ولی در سال بعد شکست سختی خورده پسرش زینل در جنگ کشته شد و قسمتی از اراضی او بدست عثمانیان افتاد.

پس از این قضیه نظرمی‌آید که اوزون حسن جوانی بهیچ‌عمر را نداشتی در سریر که پایتخت او بود سر برد ولی دو پیش آمد موجب نارضحتی او گردید یکی آنکه پسرش اغورلو محمد یاغی گردیده در آخر به سلطان محمد ناهنده گس. اوزون حسن برای بازگشت او از قسطنطنیه مرگ خود را اشاعه داد و چون اغورلو برای تصاحب تخت و تاج به ترمیر آمد دستگیر شده و بقتل رسید. مسئله دیگر جنگ اوزون حسن با مصریان است.

در این جنگ فتح نصیب لشکر ایران شد. پس از آن اوزون حسن بحال گرجستان شتافت و به لیس را گرفت. بطور کلی این پادشاه مرد شجاع، متدین

عاقبت و خیری بود. اصحاب علم و کمال را در اطراف خود گرد آورده از منزل مال در حق آنان خودداری نمی کرده است. فوت او در سنه ۸۸۲ واقع شد.

پس از او درون حسن پسرش **خلیل** فقط شش ماه سلطنت کرد

و برادرش **یعقوب** یاغی گردیده او را نزدیک خوی به قتل

رسانید و سیزده سال سلطنت نمود. از وقایع ایام او کشتن

سایر ملوک  
آق قویونلو

شیخ **حیدر** پدشاه اسمعیل صعوی است. یعقوب در سنه ۸۹۶ رحلت نمود و پسر و اینی

بدست زن خویش کشته شد. پس از یعقوب پسرش **بایسنقر** بر جای او نشست و

فقط یکسال و هشت ماه حکمرانی کرد و پسر عمش **رستم بن مقصود** بر او فائق

آمد پادشاه گشت و حکمران اصعبان را که یاغی گشته بود بکشت همچنین با

بدیع الزمان تیموری بجنگید و در ۸۹۸ بطرف شیروان لشکر کشی کرده ارسر کشتگان

مناره ها صاحب ولی بایسنقر از شیر و ایوان لشکری ترتیب داده بجهنگ رستم بن

مقصود شتافت و بطرف آذربایجان آمد. شرح کشته شدن بایسنقر و انقضای دولت

آق قویونلو از وقایع ایام صعویان است بنا بر این در جای خود ذکر خواهد شد

# فصل هفتم

## علوم و ادبیات

### در دوره تیموریان

**توضیح** در اواخر دوره ایلخانیان ( چنگیزیان ) مملکت ایران بدست امراء مختلف آل مظفر ، آل کورت ، ایلکانیان و سربداران تجزیه گردید و میتوان گفت بواسطه نبودن حکومت مقتدر مرکزی يك نوع هرج و مرج در امور سیاسی کشور رخ داده بود. با همه این احوال بعضی از امراء این سلسلههای مختلف علم پرور و معارف دوست بوده و از این جهت مشاهده میشود که در آن عصر يك عده از شعراء نامی و نویسندگان عالیمقام بوجود آمده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته اند

چون تیمور این سلسلههای مختلف را از بین برد بسیاری از دانشمندان و ارباب معرفت را از اطراف ایران در سمرقند پایتخت خویش گردآورد و پس از آن بعضی از جانشینان و احلافش پادشاهان و شاهزادگان متمدن ، با معرفت ، دانش دوست و دانش پرور بوده چنانکه نام شاهرخ ، بایسنقر ، الغریبک و مخصوصاً سلطان حسین بایقرا که حامیان علم و ادب بوده و شخصاً هم فصل و معرفتی داشته اند در تاریخ ادبیات ایران محو نشدنی است .

يك نکتهٔ خالص توجه این است که دربار سلطان حسین بایقرا نه فقط باعث ترویج زبان فارسی گردید بلکه نظر دانشمندان ایرانی را به زبان ترکی متوجه نمود و تأثیر عظیم افکار ایرانی در ادبیات ترکی عثمانی از آن تاریخ شروع شد . میرعلی شیر نوائی وزیر دانشمند و بایقرا نیز به فارسی و ترکی و خط لائمی

داشته و شاعر مشهور ایران شیخ عبدالرحمن جامی با سلطان بایزید عثمانی مکاتبه مینموده است و هم در این دوره است که فقیه معروف ترك مؤیدزاده عبدالرحمن چلبی بشیر از آمد و هفت سال در آن شهر بسربرد و با فیلسوف ایرانی جلال‌الدین دوانی مربوط شده از افکار او استفاده نموده است و همچنین عالم معروف تفتازانی بوستان سعدی را بشعر ترکی در آورده هر گاه خاطر آوریم که قبل از این دوره یکی از قدیمترین و مهمترین منظومه‌های ترکی عثمانی اثر طبع بهاء‌الدین سلطان ولد پسر مولانا جلال‌الدین رومی است جای شك باقی نخواهد ماند که ادبیات شیرین ترکی «رائیده» ادبیات فارسی است و بعضی از محققین آنرا «دختر زیبای» زبان فارسی دانسته‌اند.

قبل از اینکه بنام شعراء و نویسندگان فارسی زبان بپردازیم لازم است اسامی بعضی از علماء ایرانی که آثار مهمی بزبان تازی از خود باقی گذاشته‌اند تذکر دهیم .

## آثار ایرانیان در شعر عربی

تفتازانی  
سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی که وحید عصر خود بوده در تفتازان ( مرديك سا در خراسان ) در سنه ۷۲۲ هجری متولد گردید پس از اینکه تیمور حواریم را فتح نمود تفتازانی را بعنوان مدرس ، سر حرس فرستاد و چون شهرت او را در علم و کمال ندانست و پیرا پسر قنبد طلسمید و مورد توجه خاص گشت این دانشمند بین سنوات ۷۹۶ و ۷۹۷ وفات کرده در سر حرس دفن گردید

آثار او در صرف و نحو ، منطق ، تفسیر معانی و بیان بزبان عربی است و

مهمترین آنها یکی «مطول» است که تقدیم ملک معزالدین حسین کرت نموده و دیگر کتاب مختصر است که بنام جانی بک حکمران قبیلی غریبی از اولاد مغول برشته تحریر درآورده است. سابقاً اشاره شد که تغارایی بوستان سعدی را منظم ترکی درآورد.

این دانشمند در گرگان ( نزدیک استرآباد ) در سال ۷۴۰

منولد گشته و بعدالدین تقنازایی او را در شیراز بشاه شجاع

معرفی کرد و مدارس در دارالشماع گردید تیمور در سنه

۷۸۹ او را بسمرقند منتقل نمود ولی پس از مرگ آن فاتح

سید شریح بشیراز برگشت و در ۸۱۶ در آشهر وفات کرد «الکسری فی المنطق»

و صرفهیر از تألیفات اوست و تعداد تألیفاتش بالغ بر ۳۱ کتاب است

علی بن محمد  
السید الشریف  
چرخانی

عضدالدین در محل ایچی ( بین دارابگرد و سیریز ) بدنیا

آمده و تألیفات متعددی در فلسفه و مسائل مذهبی و اخلاقی

دارد که از همه مهمتر کتاب « مواقف » است در فارسی.

وی منصب قضاوت شاهی مذهبان را داشته و حافظ شیرازی او را مدح کرده و گوید:

دگر چو قاضی فاضل عضد که در تصنیف

ببای شرح « مواقف » سه نام شاه نهاد

عضدالدین با منصب قضاوت مسلک عرفان را توأم کرده بود و یکمرتبه هم

از طرف ابواسحق برسالت برد مبارز السدین رفته است و در آخر در سنه ۷۵۶

وفات نمود

ابوالطاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی از دانشمندان عصر

خویش است در ۷۲۹ در فیروزآباد فارس متولد شده و در

فیروزآبادی

شیراز ، بین النهرین ، دمشق تحصیلات خود را با تمام رسائیده و با آسیای صغیر ، مکه

و هند مسافرت کرده است تیمور را در ۷۹۵ در شیراز ملاقات نمود و طرف لطف او

واقع گشت سپس به یمن رفت و قاضی القضاة آنجا گردید و در آنجا نازم مکه



مشرف گشت و تأسیس مدرسه مالکی نمود و در آخر در سنه ۸۱۷ در یمن بدو در حیات گشت. تألیف مهم او معروف به قاموس است در لغات عربی.

## نثر فارسی

شمس الدین محمد بن سعید خراسفهبانی صاحب کتاب معیار حمدانی است (به نثر فارسی) که شیخ ابواسحاق ایبجو تقدیم نموده. این کتاب دارای چهار جزء است. در شعر، عروض،

شمس  
فخری

قافیه، صنایع بدیع زبان فارسی و در سنه ۷۴۵ تألیف شده است

صاحب تألیف «مواهب الیهی» است در تاریخ آل مظفر از ابتداء تأسیس آندولت تا سنه ۷۶۷ که بین شاه شجاع و برادرش محمود نراع واقع گشت معین الدین مرددانشمندی

معین الدین  
یزدی

موده و در بعضی اوقات شاه شجاع مظفری در مجلس مباحثه او حاضر میگشت ولی تاریخش از حیث ایشاه شیبه تاریخ و صاف است، در ۷۸۹ وفات کرد.

این دانشمند از احلاف شیخ بزرگوار زرکوب شیرازی است و «شیرازنامه» را که در شرح شیراز است، در سنه ۷۴۴ تألیف نموده

شیخ فخر الدین  
شیرازی

موقعی که تیمور بغداد را در ۷۵۹ گرفت نظام الدین در آن شهر میریست و در ۸۰۴ تیمور او را مأمور کرد تا بر زبان ساده فارسی که همه کس آرا درک کند تاریخ حیات او و

نظام الدین  
شاهی

فتوحاتش را مرثیه بحرین در آرد. تاریخ او موسوم است به «ظفر نامه» ولی راجع

۱ - در حاقمه این قسمت لازم است اشاره به آن عرشاه (ابوالمناس احمد بن محمد بن عبدالله) شود که اگرچه ایرانی بوده و اراکل دمشق است معدلک در ایران مسافرت کرده و زبان فارسی و ترکی را بخوبی آموخته و مرزبان نامه را از فارسی به عربی ترجمه کرده است. تألیف مهم او در عربی کتاب تاریخ تیمور است بنام «مغزیب المقنن» بی و اربع تیمور ۲ در این کتاب مؤلف تاوانیده است. تیمور مد کوشی کرده. این عرشاه در سنه ۸۰۴ وفات نموده

بشرح حال تیمور از همه مهمتر ظفرنامه دیگری است که شرف‌الدین علی یزدی برشته تحریر در آورده .

این مورخ طرف توجه شاهرخ و پسرش میرزا ابراهیم سلطان گردید و تاریخ تیمور را برشته تحریر در آورده و نام آنرا **ظفر نامه** داده است. این تألیف گرچه پس از ظفرنامه نظام‌الدین شامی نگاشته شده معذک شهرت و اهمیتش پیش از آن کتاب است . شرف‌الدین طبع شعر هم داشته و شرف تخلص نموده است در ۸۵۳ دتعت (تزدیک یزد) وفات نمود .

**شرف‌الدین  
علی یزدی**

خواجه نورالدین لطف‌الله معروف به حافظ ابرو در هرات متولد شده و در همدان تربیت یافته است تیمور او را مقرب داشت و در تسخیر حلب و دمشق مدبّر آن فاتح ، حافظ ابرو همراه وی بوده . پس از تیمور آن دانشمند در خدمت شاهرخ و پایستقر درآمد و کتاب **هدیه التواریخ** (یا **مجمع التواریخ** سلطانی) را برای او تألیف کرد . این کتاب در چهار جلد بوده و در سنه ۸۲۹ یا ۸۳۰ حاتمه یافته است گمان می‌رود جلد سوم و چهارم آن که جامع به سلسله سلاطین ایران تا زمان تحریر آن کتاب بوده از بین رفته باشد ، حافظ ابرو تألیف مهم دیگری در حقرا هیادارد و در سنه ۸۱۸ در رحمان وفات کرد و هم در آنجا دفن شد .

**حافظ ابرو**

فصیحی مدتی در خدمت شاهرخ بوده و مشاغل دولتی داشته است تاریخ و تذکره نویس موسوم به **مجمع** تألیف اوست مقدمه این کتاب از ابتداء خلقت تا تولد حضرت خنمی مرسل است . مقاله اول شرح وقایع تاریخی تا زمان هجرت است و مقاله دوم که از همه مهمتر است شرح وقایع ارسال اول هجرت ناسه ۸۴۵ است . حاتمه کتاب شرح حواف و تاریخ قتل از اسلام آن است در این کتاب نویس که وقایع بر حسب سال ذکر شده شرح حال بسیاری از شعراء و مردان نامی داده شده است و از این حیث بهایب سودمند است

**فصیحی خراسی**